

نگاهی به صنعت  
گردشگری

بسیار سفر  
باید...

16



نشان عالی علم و  
فناوری جهان اسلام

## نشان مصطفی

37



خدمت گزار  
ایران

12

## سفر با چشم باز

پشه‌ها زمستان  
کجا می‌روند؟

### «به دنبال خورشید»

از «دفتر خاطرات آسمان» بغضی  
شیرین در من به جا مانده است: خواب  
دیدم چادرم سپید شد و گل‌های بهشت  
بر آن رویدند. آن بهشت سرزده را  
روی سر خویش کشیدم و به دنبال  
خورشید در کوچه‌ها پرواز کردم. هر  
طرف که بکیم می‌زدم رد پای شب بود و  
خورشید قبل از من کوچیده بود. با قلب  
خویش که کم کم فرسوده می‌شد. جانب  
خورشید را می‌خواستیم. ناگاه آوازی در  
آسمان پیچید که با آن چادر سپید، ابری  
شدم و به افلاک رفتم...

از خواب که پریدم نام عشق را بر گلدسته‌ها  
دست به دست می‌بردند. بشارت سحرگاه  
بود. دست‌های خویش را شستم تا خانه  
عشق را در بگویم. دیدم سجاده با پای خویش  
به پیشواز دلم آمد. صدا زد: «ای عشق!  
شاهد باش که تنها تو را شاهد تنهایی خویش  
می‌دانم!»  
این نماز من بود که بر فرازش طلوع کردم.

سودابه مهیجی

## این نیز بگذرد!

سرمرست نشود و همواره شکرگزار باشد. عطار نیشابوری در «الهی‌نامه» آورده است:

پادشاهی به حکیمان خود فرمود برای او یک انگشتری بسازند که اگر در حالت اندوه به آن نگاه کند، شاد شود و اگر در شادی به آن نظر افکند، اندوهگین گردد. حکیمان انگشتری را ساختند که بر نگین آن نوشته شده بود: «این نیز بگذرد!» خداوند متعال در آیه ۲۳ سوره حدید فرموده است: «...تا شما بر آنچه از دستتان می‌رود، غم مخورید، و به سبب آنچه [خدا] به شما داده است، سرمرست نشوید...»

به راستی تعادل و میانه‌روی کلید طلایی خوشبختی است در زمانه‌ای که مملو از شادی‌ها و غم‌هاست.

ناصر نادری

زندگی انسان مثل دریایی است که جزر و مد دارد؛ یا مثل جاده‌ای پُر از فراز و فرود؛ دشتی آکنده از پستی و بلندی. هم لحظه‌های شاد دارد و هم لحظه‌های غمگین. شادی و غم آن در هم تنیده است و همه این لحظه‌ها، گذرا و ناپایدار است. پیشوایان دین به ما آموخته‌اند که در برابر شادی‌ها و غم‌ها «زهدپیشه» باشیم. زهد حقیقی یعنی ایمان به این حقیقت که همه سختی‌ها و نعمت‌ها از سوی خداست. البته سختی‌هایی که بدون دخالت انسان، او را گرفتار می‌کند؛ همچون حوادث طبیعی (زلزله، توفان، مرگ‌ومیر و...)، داشتن زهد به معنای تنبلی و سستی و در خانه نشستن نیست؛ بلکه زاهد حقیقی کسی است که با جدیت برای خوشبختی دنیا و آخرت خود تلاش کند، اما از لطف‌ها و نعمت‌های مادی

مدیر مسئول: محمد ناصری  
سر دبیر: محمدعلی قربانی  
شورای برنامه ریزی: ناصر نادری، حبیب یوسفزاده، حسین امینی پویا، حمیدرضا امیری، علی اصغر جعفریان، سیدکمال شهاب‌لو، سیدامیر سادات موسوی  
کارشناس شعر: سعید بیابانکی  
کارشناس طنز: اسماعیل امینی  
کارشناس داستان: داود غفارزادگان  
مدیر داخلی: مریم سعیدخواه  
ویراستار: بهروز راستانی  
طراح گرافیک: ایمان اوجیان  
شمارگان: ۹۰۰۰ نسخه  
چاپ: شرکت افست (سهامی عام)  
نشانی دفتر مجله: تهران، خیابان ایران‌شهر شمالی، پلاک ۲۶۶  
صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۴  
تلفن: ۸۸۴۹۰۹۶ - فاکس: ۸۸۳۰۱۴۷۸  
شماره تلفن پیام گیر: ۸۸۳۰۱۴۸۲

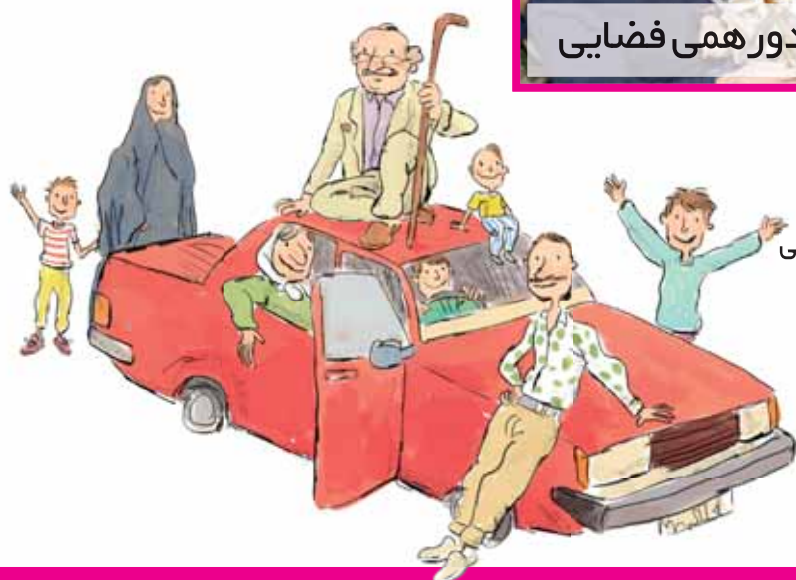
۴۴ سرگرمی  
۴۶ رسیده‌ها و کال‌ها  
۴۸ Cooking



دورهمی فضایی

۲۲ مسافر سه‌قاره  
۲۴ جراح آهنی  
۲۶ اخلاق قانون زندگی  
۲۸ شعرخانه  
۳۲ داستان  
۳۶ نشان مصطفی  
۳۸ خنده‌زار

۲ رشته‌مطبوع  
۴ فوت‌تدوینگری  
۶ بصیرت دست‌یافتنی  
۸ آفای یوتیوب  
۱۲ تقویم  
۱۶ بسیار سفر باید...  
۲۰ سفر با چشم باز



### هدف اصلی

هدف از ارائه این رشته، تربیت افراد متخصص و متعهد در کار روزنامه‌نگاری و خدمت در مراکزهای ارتباطی و انجام وظایف خبری است.

## آشنایی با رشته روزنامه‌نگاری

# رشته مطبوع

اگر ذهن ماجراجویی دارید و به اتفاقات و رویدادهای سیاسی، اجتماعی، ورزشی و ... علاقه‌مند هستید و مهارت نوشتاری خوبی هم دارید، رشته روزنامه‌نگاری (خبرنگاری) مناسب شماست. روزنامه‌نگار که غالباً خبرنگار نامیده می‌شود، به تحقیق و نوشتن برای روزنامه‌ها و نشریات می‌پردازد. او پس از گذراندن دوره آموزش تخصصی وظیفه به‌دست آوردن، آماده کردن، گردآوری و تنظیم اخبار و انتقال آن به مخاطبان به منظور آگاه کردن عموم مردم را به عهده دارد.

### فضای شغلی

هر جا که اتفاقی در حال وقوع است، خبرنگار یا گزارشگر آنجا حاضر است. آن‌ها پس از حضور در سطح جامعه و تهیه خبر یا گزارش، در دفتر مجله، روزنامه، رادیو و تلویزیون و ... حاضر می‌شوند و خبر تولید می‌کنند.

## اخبار

### در این رشته می‌خوانید

دانشجوی این رشته درس‌های نظری، مانند مبانی جمعیت‌شناسی، مبانی جامعه‌شناسی، مبانی روان‌شناسی، مبانی فلسفه، مبانی علم اقتصاد، نظریه‌های ارتباطات اجتماعی و اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم را مطالعه می‌کند. همچنین درس‌هایی را که هم جنبه عملی و هم جنبه نظری دارند مثل اصول و تکنیک‌های تهیه خبر، اصول روزنامه‌نگاری، مصاحبه، گزارش، روش تحقیق، عکاسی خبری، صفحه‌آرایی و ویراستاری، آموزش می‌بیند.

### گنجینه اطلاعات

یک روزنامه نگار باید در حوزه تخصص خود (ورزش، هنر، سیاست، سینما و ...) اطلاعات کاملی داشته باشد. او باید از طریق مطالعه، دیدن فیلم و شنیدن اخبار و دیگر رسانه‌ها، همیشه به روز باشد.



## محل کار

نشریات و روزنامه‌های محلی؛  
روزنامه‌های سراسری؛  
صدا و سیما؛  
سایت‌های خبری.

## ترانمندی‌ها

برای روزنامه‌نگاری علاوه بر علاقه  
توانمندی‌های دیگری هم لازم است:  
■ داشتن ذوق و استعداد نویسندگی؛  
■ کنجکاوی، تیزبینی و نکته‌سنجی؛  
■ روابط عمومی بالا؛  
■ صداقت، امانت‌داری و رازداری؛  
■ سرعت عمل و شجاعت؛  
■ صبر و حوصله فراوان و پیگیری؛  
■ اهل مطالعه بودن؛  
■ اعتقاد به اصول اخلاقی و پایبندی به  
قوانین کشور.

## روزنامه

## برخی از دانشگاه‌ها

www.ut.ac.ir  
www.atu.ac.ir  
www.tabrizu.ac.ir  
www.news.ac.ir  
www.iribu.ac.ir

دانشگاه تهران  
دانشگاه علامه طباطبائی  
دانشگاه تبریز  
دانشگاه خیر  
دانشگاه صداوسیما

## محدودیت شغلی

از محدودیت‌های این رشته می‌توان به سختی کار  
و نا امنی شغلی اشاره کرد. خبرنگار باید برای زمان  
طولانی کار، کار در شب و روزهای تعطیل، فعالیت  
در محیط اجتماعی نامناسب و حتی در شرایط  
جنگی، جبهه‌ها، شورش‌ها و یا خطرناک‌ترین  
صحنه‌ها و حساس‌ترین لحظه‌ها، آمادگی داشته  
باشد.

## مطوبیت شغلی

تعامل اجتماعی بالا، به روز بودن، قدرت درک و  
تحلیل خوب، حضور در مکان‌های خاص که امکان  
حضور افراد عادی وجود ندارد.

## ورود به رشته

برای ورود به رشته روزنامه‌نگاری لازم است در رشته  
علوم انسانی تحصیل کنید و در آزمون ورودی به دانشگاه  
رشته علوم ارتباطات یا خبرنگاری را انتخاب کنید. (رشته  
خبرنگاری تنها در دانشکده خبر تدریس می‌شود). اگر  
هم به خبرنگاری در صدا و سیما علاقه دارید، برای  
تحصیل دانشکده صدا و سیما را انتخاب کنید.

## شماره ۳۸



مهندسی صنایع می خواند.  
 در نیم سال دوم دانشگاه به تئاتر علاقه مند شد.  
 به مرور چیدمان و تنوع تصویرهای سینما جذبش کردند.  
 در کلاس های کانون سینماگران جوان اسم نوشت و شهرام مکرری، کارگردان فیلم ماهی و گربه، استادش بود.  
 تصویربرداری، تدوین، نویسندگی و کارگردانی را یاد گرفت.  
 در جشنواره های دانشجویی شرکت کرد.  
 اوایل فکر نمی کرد جلو بردن هنر و مهندسی کنار هم سخت باشد، اما کارهای هنری، نوشتن فیلم نامه، تحقیق و... وقتش را گرفت و مجبور شد انتخاب کند.  
 معتقد است بزرگ ترین سبکی که در دوران جوانی برداشته، دل کندن از مهندسی بوده.  
 کم کم به وسیله تصویربرداری از هنر به پول رسید و به یک فیلم ساز تمام وقت تبدیل شد.

# فوت تدوینگری

صحنه و توالی آن ها باشد و به کمک مدیر فیلم برداری اصلاح رنگ کنیم. در نهایت تدوین یعنی پنهان کردن تمام اشتباهات زمان فیلم برداری که دیگر فرصت بازگشت به آن ها را نداریم.

تا امروز چهار شماره درباره چم و خم های فیلم برداری، کارگردانی و مستند صحبت کرده ایم. اما چه بلایی باید سر راش ها\* بیاید تا به ما جایزه بهترین تدوینگر را بدهند؟ نقطه قوت فیلم های خوب، به جز فیلم نامه، تصویربرداری حرفه ای و کارگردانی در چیست؟ در این شماره با امید توتونچی، نامزد جایزه ورشو و کارگردان برگزیده جشنواره هامبورگ همراه می شویم تا کمی از چم و خم های تدوین برایمان بگوید. با ما باشید.

## مثل اشعار سعدی سهل و ممتنعیم!

در دنیای دیجیتال دسترسی به نرم افزارهای تدوین راحت تر است. با داشتن یک نرم افزار، یک کمی ذهن پویا و خلاق و یک عالیه حوصله و حافظه، همه می توانند تدوینگر شوند. اما برای کار حرفه ای به استودیو، پرده درست، نور کالیبره، و... نیاز داریم. اینکه شما از چه ابزاری استفاده کنید، بستگی به مرحله ای دارد که در آن قرار گرفته اید. اما در مجموع در دسترس بودن نرم افزارهای تدوین خیلی به افزایش نوآوری و خلاقیت تدوینگران تازه کار کمک کرده است.

## ما کارگردان های دوم فیلم...

تدوینگری همان کارگردانی است فقط در مرحله بعد از فیلم برداری. برای تدوین باید با دستور زبان سینما آشنا باشیم. لغات را کنار هم قرار بدهیم تا جمله تشکیل شود و باید حواسمان باشد، جمله هایی که می سازیم به فیلم نامه و تصویر ذهنی کارگردان وفادار بمانند. تدوینگری یعنی انتخاب. وقتی انتخاب می کنیم تدوینگر باشیم، باید روزانه ۱۲-۱۴ ساعت پشت سیستم بنشینیم و ۷۰-۸۰ ساعت داده را در مغزمان نگه داریم تا نهایتاً تدوین (دکوپاژ) درستی برای نمایش نهایی فیلم به دست بیاید.

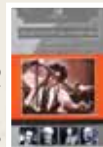
## دورنمای به خصوصی برای ادامه مسیر نداشتیم

خوبی سینما این است که ما در سینما فرصت کشف و شهود داریم. دنبال ایده ها و فکرهای جدید هستیم تا روزمرگی را طور دیگری نشان بدهیم. کسی که وارد سینما شده است، به ازای لحظه لحظه زندگی اش نماهای متفاوت می بیند. شخصیت های جدید می سازد و در مجموع زندگی اش از فیلم سازی جدا نخواهد بود. من هم دورنمای خاصی برای مسیر نداشتیم. سینما همیشه همراهم بوده، نه هدفم!

## معرفی کتاب



تاریخ سینما  
 دیوید بور دول، کریستین تامسون  
 ترجمه: روبرت صافاریان  
 مرکز، ۱۳۹۴



زیبایی شناسی، تاریخ و نظریه های  
 تدوین فیلم  
 دکتر ضابطی جهرمی  
 دانشکده صدا و سیما، ۱۳۸۴

## چرا به تعداد تمام کارگردان های ایران فرهادی داریم؟

تا از قبل از دنیای دیجیتال، تدوین یک کار سخت و حرفه ای بود. برای بریدن نگاتیو فرصت آزمون و خطا نداشتیم. اما این روزها از دورترین روستاها تا بچه های دل شهر همه می توانند فیلم بسازند. وقتی چنین امکاناتی داریم، بیشتر باید به فکر ایده باشیم نه تجهیزات.

## تدوینگرها لزوماً نویسند نیستند، اما باید با درام آشنا باشند

حتماً افرادی را دیده اید که یک جوک خوب را بد تعریف می کنند! تدوینگر قرار نیست جوک بنویسد، اما باید مثل یک گوینده خوب داستان را درست روایت کند. ما باید بتوانیم پلان های درست را جدا کنیم و بازی های بد را کنار بگذاریم. حواسمان به زیاده گویی نکردن، جزئیات



## گفت‌وگو با فیلم‌ساز جوان مهدیه میر جلیلی

### پرواز در قفس

جشنوارهٔ رشد هر سال با تمام کم و زیادهایش برگزار می‌شود. داوران از دیدن بچه‌هایی که ایده‌های نو دارند، تعجب می‌کنند و بچه‌ها از دیدن آثارشان روی پرده‌های بزرگ سینما خوش حال می‌شوند. صفحهٔ سینمایی رشد برای خوش حال تر کردن شماست؛ برای اینکه چم و خم‌های فیلم‌سازی را یاد بگیرید و بعدتر عکستان در همینجا بیاید. مهدیه میر جلیلی تا چند سال پیش فقط یک دانش آموز معمولی بود، اما حالا جلوی ما نشسته و قرار است از فیلمش «پرواز در قفس» بگوید. شما هم دوست دارید فیلم‌ساز باشید؟ شاید مصاحبهٔ مهدیه میر جلیلی از شهر یزد به دردتان خورد. صفحه را عوض نکنید.

#### ■ مهدیه خانم از خودت بگو و از اینکه اصلاً چرا سراغ فیلم‌سازی رفتی؟

همه‌چیز اتفاقی بود. در مسیر خانه تا مدرسه صحنه‌ای دیدم که تصمیم گرفتم درباره‌اش صحبت کنم. من چهارم دبیرستان هستم و در رشتهٔ انسانی درس می‌خوانم. این انسانی بودن به دغدغه داشتنم کمک کرد و بعد از دغدغه‌هایی که داشتم، فیلم ساختم.

#### ■ پس بیشتر به فیلم‌های اجتماعی علاقه داری؟

نه. اگر فقط دربارهٔ علاقه حرف بزنیم، عاشق تخیلات و فیلم‌های فانتزی هستم. اما احتمالاً در ساخت فیلم‌های اجتماعی توانا تر خواهیم بود.

#### ■ دوست داری چطور مسائل اجتماعی را روی پرده ببری؟ تفاوت مهدیه با بقیهٔ فیلم‌سازها در چیست؟

سعی می‌کنم بیشتر راوی باشم نه قاضی. مسائل اجتماعی مختلف را به نمایش بگذارم و خودم در القا کردن پیام خیلی حرف نزنم. فکر کنم اگر این‌طوری فیلم بسازم تأثیر بیشتری هم دارد.

#### ■ مهدیه فکر نمی‌کنی ساختن فیلم‌های اجتماعی کم کم به سمت...

یک کلیشهٔ سیاه‌ناامید رفته؟

چرا. اتفاقاً ذهن خودم همیشه درگیر این بوده که خیلی ناامید نباشم. نمی‌شود کلاً معضلات را نادیده گرفت، اما می‌توانیم با استفاده از قالب‌های جدید، مثلاً طنز، برای سیاه نشدن فیلم‌نامه‌هایمان تلاش کنیم.

#### ■ برای فیلم‌سازی شدن آموزش خاصی هم دیدی؟

در دورهٔ فیلم‌سازی «پژوهشکدهٔ خوارزمی» شرکت کردم. دربارهٔ نورپردازی و تدوین اطلاعات به‌دست آوردم و چون موضوع فیلمم اجتماعی بود، به‌صورت غیرمستقیم از اطلاعاتی که در دوره‌های روان‌شناسی به‌دست آورده بودم، استفاده کردم.

#### ■ فکر می‌کنی نقطهٔ ضعف در ساختن این فیلم چه چیزی بود

که برای فیلم‌های بعدی تکرارش نمی‌کنی؟

دوست داشتم کنترل فیلم دست خودم باشد. تصویر ذهنی من این بود که شبیه کلیشه‌های رایج نباشم. اما به مرور کنترل داستان از دستم خارج شد و یک سرهم‌بندی مثل باقی آثار اجتماعی داشتم. در سری‌های بعد حتماً سعی می‌کنم آغاز و پایان درست‌تری برای فیلمم بگذارم. از پایان این فیلم خودم متنفرم!

در ایران وقتی یک سبک مد شد، همه تکرارش می‌کنند. جسارت رفتن به سمت داستان‌های بومی را نداریم. لوکیشن‌های جدید روی پرده نمی‌آوریم و خلاصه وسواسمان در انتخاب فیلم‌نامه کم است. الان بیشتر فیلم‌ها کپی شده از سبک آقای فرهادی‌اند. به نظر من به‌عنوان یک فیلم‌ساز بهتر است بیشتر زندگی کنیم و در درک روابط بین آدم‌ها حساس‌تر باشیم.

#### تدوینگرهای عجیب و غریب

داستان تدوین داستانی عجیب غریب اما تأثیرگذار است. مثلاً اصغر فرهادی برای انتخاب موسیقی متن فیلمش مدت‌ها موسیقی گوش داده و زمانی که به آهنگ دربارهٔ الی رسیده، اسم همان موسیقی را روی فیلمش گذاشته است. تارانتینو، زمان تدوین فیلم «داستان‌های عامه‌پسند»، به عمد یک تدوینگر خانم انتخاب می‌کند تا کمی شاعرانگی به داستان اضافه شود. و در یک فیلم دیگر، بین کارگردان و تدوینگر سر گذاشتن یک پلان درگیری لفظی به وجود می‌آید. در نهایت تدوینگر پلان را می‌خرد تا به کار اضافه کند و همان پلان برگزیدهٔ داستان می‌شود!

#### اگر می‌خواهید تدوینگر باشید

##### ببینید

آثار گای ریچی، ایناریتو، سودربرگ، اسپیلبرگ، تارانتینو و کریستوفر نولان، و از بین کارگردان‌های ایرانی، آثار بهروز افخمی، اصغر فرهادی، داریوش مهرجویی و ناصر تقوایی همه وابسته به مونتاژند. البته این آثار جدا از تدوین از لحاظ کارگردانی و ساخت هم واقعاً درجهٔ یک حساب می‌شوند و دیدنشان خالی از لطف نیست.



## بصیرت دست‌یافتنی

از وقتی بیدار می‌شویم تا هنگامی که شب به خواب می‌رویم، در اطرافمان پدیده‌های متعدد و گوناگونی شکل می‌گیرند. ممکن است بعضی از این پدیده‌ها توجه ما را به خود جلب کنند یا از کنار خیلی از آن‌ها به راحتی عبور کنیم. تعدادی از آن‌ها تکرار شوند و تعدادی هم فقط یک بار اتفاق می‌افتند. تاکنون به حکمت این همه پدیده در اطراف خود فکر کرده‌ای؟ به نظر تو ربطی بین زندگی شخصی هر فرد، طبیعت و پدیده‌های اطرافش وجود دارد؟ برای برقراری ارتباط با این پدیده‌ها چه باید کرد؟

■ سر کلاس ریاضی هستی و معلم سؤالی می‌پرسد و تو پاسخ درستی به آن می‌دهی. او در جمع تشویقت می‌کند و تو هم ته دلت غنچ می‌رود و کلی ذوق می‌کنی. دل توی دلت نیست تا زودتر به خانه برسی و برای مادرت این صحنه باشکوه را تعریف کنی.

■ توی کلاس تاریخ در عالم هبروتی که یک‌دفعه می‌بینی مورچه‌ای روی دیوار یک تکه نان خشک را به دوش می‌کشد و خلاف جاذبه به بالا می‌رود.

■ صبحانه نخورده‌ای و زنگ اول ورزش دارید. سرت گیج می‌رود و مجبوری حرکتهای معلم ورزش را تکرار کنی! یاد حرفهای مادرت می‌افتی که سر سفره صبحانه خواهش می‌کرد چند لقمه نان و پنیر بخوری!

■ سر جلسه امتحان عربی هستی. هرچه به مغزت فشا

● کل هستی و کائنات که به فرمان الهی مسیر خود را با نظم خاصی طی می‌کنند

● اتفاق‌هایی که در زندگی دیگران می‌افتند و ما فقط از تجربه آنان استفاده می‌کنیم

## منابع آموزی عبرت

● اخلاقیات و روحیات شخصی خودمان که همیشه با ماست و عملکرد مثبت و منفی زندگی ما را به وجود می‌آورد

● اتفاق‌هایی که در تاریخ گذشتگان می‌خوانیم

● پدیده‌هایی که در زندگی جانداران وجود دارند



می‌گیری، چکار می‌کنی؟ آیا شده که روی کارهایت فکر کنی و نقاط قوت و ضعف در هر موضوع را یادداشت کنی، تا در صورت تکرار شرایط مشابه و به‌کارگیری تجربه‌های پیشین، از وقوع آن اتفاق خوش‌حال و راضی باشی؟! نیازی نباشد تا اطرافیان به‌خصوص پدر و مادر نصایح گذشته را یادآوری کنند؟! در درونت احساس غرور کنی از اینکه توانسته‌ای با تأمل و تجزیه و تحلیل روی رفتارت، آن را بهبود ببخشی؟!!

یک گام فراتر، اتفاقی است که برای دوست افتاده و تو با فکر و تدبیر، از تجربه شیرین یا تلخ او، در زندگی و شرایط مشابه، به بهترین شیوه برای اصلاح کارهای خودت استفاده کرده‌ای!

می‌آوری تا معنی واژگان عربی را به خاطر بیاوری، همه را پاک فراموش کرده‌ای. ته دلت احساس عذاب وجدان داری. آخر این چندمین بار است که سر امتحان عربی این اتفاق می‌افتد، ولی چه سود! هر بار سر جلسه تصمیم گرفته‌ای که بعد از امتحان واژگان را بخوانی و حفظ کنی، ولی باز تنبلی به تو اجازه نداده است!

■ توی بحث‌های کتاب دین و زندگی می‌خوانی که فلسفه آمدن فصل بهار پس از زمستان سرد و سخت، نوید زندگی دوباره و زنده شدن در قیامت است. فکر می‌کنی این دو چه ارتباطی به هم دارند؟!!

و کلی اتفاق‌های ریز و درشت دیگر که حامل پیام‌های مهمی به ما هستند. وقتی در شرایط بالا و مشابه آن قرار

### صاحب بصیرت باشیم

در واژگان فارسی، کلمه «عبرت» به معنای پند گرفتن، ارزیابی کردن و سنجیدن است. بزرگان و حکیمان معتقدند هر آنچه خدای مهربان در این گستره هستی خلق کرده است، بی‌هدف و بی‌دلیل نیست. تمام اجزای عالم در کنار هم مجموعه‌ای برای رشد و کسب معرفت انسان می‌سازند. کلید رسیدن به این رشد، تفکر و تدبیر در این نشانه‌ها و پدیده‌هاست تا موجب عبرت‌آموزی شود. خدا روز و شب را زیر و زبر می‌کند (و بی‌گمان در این جریان برای صاحبان بصیرت همچنان (درس) عبرتی است. سوره نور، آیه ۴۴

برگ درختان سبز در نظر هوشیار  
هر ورقش دقتی است معرفت کردگار

سعدی

امام علی(ع) می‌فرماید:

■ هر که نادانی ورزد، پند گرفتنش اندک است (غررالحکم: ۷۸۳۷).

■ عبرت گرفتن، هشداردهنده‌ای صادق است. کسی که بیندیشد، عبرت گیرد و کسی که عبرت گیرد (از گناهان و عوامل مهلک)، کناره گیرد و کسی که کناره گیرد، سالم ماند (منتخب میزان الحکمه ۳۹۶۹).

■ هر که عبرت گیرد، بینش یابد و هر که بینش یابد فهمیم گردد و هر که فهمیم گشت، دانا شود (نهج‌البلاغه: الحکمه ۲۰۸).

■ چه بسیارند عبرت‌ها و چه اندک‌اند عبرت گرفتن‌ها! (نهج‌البلاغه: حکمت ۲۹۷).

■ اگر از عمر گذشته خود - که تلف کرده‌ای - عبرت گیری، بی‌گمان باقی‌مانده عمرت را پاس داری (غررالحکم: ۷۵۸۹).





داستان زندگی پسری که ثابت کرد خواستن توانستن است

همه کسانی که وارد مسیری سخت می شوند، به راهنما نیاز دارند. ورزشکار به مربی نیاز دارد و دانش آموز به معلم. اما گاهی کمبود امکانات مانعی بزرگ برای انسان ایجاد می کند. اگر انسان مربی نداشته باشد یا معلم مناسبی انسان را راهنمایی نکند، چه باید کرد؟ آیا باید رویاهای بزرگ را فراموش کرد؟ مگر خداوند در قرآن نفرموده است: «لیس للانسان الا ما سعی» داستان زیر داستان پسری است که نشان داد، هنوز هم خواستن توانستن است.

### قهرمان شدن بدون مربی

از نوجوانی آرزو داشت، در مسابقه پرتاب نیزه شرکت کند، اما یک مشکل بزرگ سر راه خود داشت. در کشوری مثل «کنیا»، بیشترین تمرکز روی دوهای استقامت بود و بارها و بارها ستارگان بزرگی در دوهای ۱۵۰۰، ۳۰۰۰ متر با مانع، ۱۰ هزار متر و ماراتن درخشیده بودند. ولی هرگز سابقه نداشت که ورزشکاری بتواند، در رشته‌ای چون پرتاب نیزه بدرخشد. **جولیوس یه‌گو** مشکل بزرگ دیگری نیز داشت. او اصلاً نیزه‌ای نداشت که بتواند با آن تمرین کند! اما یه‌گو نمی‌خواست تسلیم شود.

جولیوس در ۴ ژانویه ۱۹۸۹ در محله

«رودخانه صبا» متولد شده بود؛ محله‌ای در «تیندرت» واقع در کشور کنیا. در روزهای دبیرستان به شکلی جدی تصمیم گرفت به پرتاب نیزه روی بیاورد. جولیوس وقتی دید که نه مربی دارد و نه حتی نیزه‌ای، از رایانه و دنیای اینترنت کمک گرفت. جست‌وجو در اینترنت و دیدن فیلم کار دشواری نبود. به این ترتیب، جولیوس با لذت فیلم بزرگان این ورزش، همچون یان زلنی (Jan Železný) را دید. زلنی پرتابگر اسطوره‌ای جمهوری چک بود که در چهار المپیک برنده سه مدال طلا و یک مدال نقره شده بود.

\*\*\*

جولیوس باقی اطلاعات را هم از اینترنت

گرفت. حالا می‌دانست یک نیزه چه ابعادی دارد، وزن آن چقدر است و دیگر شرایط آن چیست. قدم بعدی جست‌وجو درباره طرز ساختن یک نیزه مسابقه بود. او خودش دست به کار شد و اولین نیزه تمرین خود را با دستان خودش ساخت.

حالا همه چیز برای تحقق رؤیای او آماده بود. یه‌گو باز هم پای رایانه نشست و با تکنیک‌های پرتاب آشنا شد. او در تنهایی تمرین کرد و تمرین کرد... پرتاب پشت پرتاب...

در سال ۲۰۰۳، جولیوس در مسابقات دبیرستان‌های کنیا قهرمان شد و سه سال بعد برای اولین بار موفق شد رکود جوانان کشور خود را جابه‌جا کند. او برای شکستن این رکورد، موفق شد نیزه را ۶۷ متر پرت کند. پس از سه سال رکورد جولیوس به ۷۴ متر رسید.

\*\*\*

از آن به بعد کسی جلودار این پرتابگر نبود؛ پرتابگری با قامت ۱۷۵ سانتی‌متر و وزن ۸۵ کیلوگرم؛ یه‌گو به سرعت در رقابت‌های



کشور کنیا از سال ۱۹۵۶ وارد بازیهای المپیک شد. این کشور تاکنون از رقابت‌های المپیک صاحب ۳۱ طلا، ۳۸ نقره و ۳۱ برنز شده است. از مجموع ۱۰۰ مدال این کشور در بازیهای المپیک، ۹۳ مدال در دوومیدانی کسب شده است. در دهه‌های مختلف کنیایی‌ها در مسابقات دوهای نیمه استقامت و استقامت درخسیده‌اند و بارها و بارها در مواد مختلف از ۴۰۰ متر و ۸۰۰ متر گرفته تا ۱۵۰۰ متر و ماراتن قهرمان شده‌اند. در این میان یکی از مدالهای کنیایی‌ها متفاوت از سایرین است. جولیوس یه گو اولین دونده کنیایی بود که به جای درخشش در پیست، در یکی از مسابقات میدانی مدال آور شد. داستان یه گو یادآور قهرمانان افسانه‌ای وزنه‌برداری ایران است. قهرمانانی که تصمیم گرفتند در رشته مورد علاقه خود به اوج برسند. چنین بود که دست خالی شروع به تمرین کردند. در ایران هم اولین قهرمانی که مدال طلای مسابقات جهانی را از آن خود کرد، مربی نداشت. اولین مدال آور ایرانی در المپیک نیز شرایط مشابهی داشت.

کرده بود) و تعداد زیادی سنگ که درون آن‌ها می‌ریخت، هالتر درست کرده بود و این‌گونه به تمرین وزنه‌برداری می‌پرداخت. او بعدها سه بار قهرمان جهان و برنده یک مدال نقره و یک مدال برنز المپیک شد.

جعفر سلماسی دیگر وزنه‌بردار اسطوره‌ای تاریخ ایران و اولین مدال آور ایران در المپیک، یک ژیمناست ماهر بود. او هم بدون مربی، در زیر زمین خانه خود و به لطف دیدن چند تصویر ژیمناستیک در روزگاری که خبری از تلویزیون و رادیو نبود، به قهرمانی رسید! باور می‌کنید؟

نقطه مشترک تمام این ورزشکاران یک موضوع ساده است: هیچ یک به‌خاطر نداشتن امکانات، رویاهای خود را فراموش نکردند.

با آرامش به تمرین دو و میدانی می‌پرداخت، اما از آنجا که زمستان‌های «وزاکا» بسیار سرد و در آن روزگار بدون امکانات بود، او مجبور بود روی پله‌های یک فروشگاه تمرین کند. آن هم در حالی که فروشگاه شب‌ها تعطیل بود و روزها مملو از مردم و تنه‌زدن‌های چوهی همه را عصبی می‌کرد! چوهی که در رشته‌های پرش طول و پرش ارتفاع تمرین می‌کرد، برای بهتر یاد گرفتن اصول این مسابقات از طبیعت بهره می‌برد. از نحوه پریدن قورباغه و جهش‌های اسب‌ها کمک گرفت و با همین روش ساده قهرمان المپیک ۱۹۳۲ در پرش سه گام شد.

\*\*\*

در ایران هم ورزشکاران زیادی بدون امکانات به اوج رسیدند. محمود نامجو، قهرمان وزنه‌برداری ایران، در کودکی با کمک دو جعبه میوه (که با یک میله به هم متصل

بین‌المللی درخشید. این درخشش ابتدا در سطح قاره آفریقا بود و آرام آرام به مسابقات بزرگ‌تر رسید. او در سال ۲۰۱۰ در آفریقا سوم شد و در سال‌های ۲۰۱۱ و ۲۰۱۲ عنوان قهرمانی مسابقات قاره سیاه را به خود اختصاص داد. در سال ۲۰۱۲ برای اولین بار در المپیک شرکت کرد و عنوانی بهتر از دوازدهم کسب نکرد. یک سال بعد در مسابقات جهانی مسکو چهارم شد، اما این نتایج برای او درس و تجربه بیشتری به ارمغان آورد. او در سال ۲۰۱۳ موفق شد نیزه را ۸۵/۴۰ متر پرتاب کند و از آن به بعد هرگز پرتاب‌هایش از ۸۰ متر کمتر نشد. یه گو در سال‌های ۲۰۱۴ و ۲۰۱۵ سه قهرمانی در رقابت‌های کشورهای مشترک المنافع، قهرمانی آفریقا و مسابقات قهرمانی جهان کسب کرد و برای رسیدن به طلای جهان موفق شد، نیزه را ۹۲/۷۲ متر پرتاب کند.

#### مدال نقره المپیک

سرانجام جولیوس به آرزوی خود که مدال المپیک بود، رسید. در رقابت‌های المپیک ۲۰۱۶ ریو او با همان پرتاب اول از رقبای پیش افتاد؛ هر چند این رکورد ۸۸/۲۴ متر بود. در پایان نیز به عنوان نایب قهرمانی المپیک دست یافت. با این حال کار بزرگ جولیوس وقتی بود که هیچ چیز او را تسلیم نکرد؛ حتی نداشتن ساده‌ترین امکانات.

\*\*\*

در تاریخ رقابت‌های ورزشی، جولیوس نه تنها استثنا نیست، بلکه هر قدر به زمان‌های گذشته برویم، تعداد ورزشکاران خودساخته بیشتر و بیشتر می‌شود. میشل تیتو، قهرمان دوی ماراتن ۱۹۰۰، نانوائی بود که نان‌های آماده را روی سر خود می‌گذاشت و دوان‌دوان به خانه‌ها می‌رساند. اسپیریدون لوییس، قهرمان دوی ماراتن ۱۸۹۶، چوپانی بود که گاری خود را پر از دلوهای آب می‌کرد و پشت گاری خود می‌دوید. این‌ها نمونه‌هایی از ورزشکاران خودساخته در روزگاران گذشته‌اند.

\*\*\*

یکی دیگر از این ورزشکاران خودساخته چوهی نامبو، ورزشکار ژاپنی است. او که در سال ۱۹۰۴ متولد شده بود، تابستان‌ها





نکاتی دربارهٔ ایستگاه فضایی

## دوره‌می فضایی

«ایستگاه فضایی» نوعی دست‌ساختهٔ انسان در فضا است که برای زندگی طولانی مدت فضانوردان تعبیه می‌شود. در ایستگاه‌های فضایی، قسمت‌هایی برای انجام انواع آزمایش‌های علمی، شامل آزمایش‌های فیزیکی، زیست‌شناسی و ... که به شرایط بی‌وزنی نیاز دارد، در نظر گرفته شده است. بخش‌هایی هم برای زندگی روزمره فضانوردان ساخته شده است. ایستگاه فضایی خارج از جو زمین قرار دارد و روزانه چندین بار به دور زمین می‌چرخد. برای قرار دادن یک ایستگاه فضایی در مدار، قطعات ایستگاه طی چند مأموریت فضایی به فضا حمل می‌شوند و در آنجا به یکدیگر متصل و راه‌اندازی می‌شوند.

شوروی (روسیه کنونی) بین سال‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۶۱ نخستین ایستگاه‌های فضایی جهان را به فضا ارسال کرد. این برنامهٔ فضایی، «سالیوت» نام داشت و طی آن ۱۹ ایستگاه به فضا فرستاده شد.



آلبوم عکس: خانه‌سازی در آسمان



عبور ایستگاه فضایی بین‌المللی از مقابل ماه

**مشاهدهٔ ایستگاه فضایی در آسمان**  
از روی زمین، ماهواره‌ها و ایستگاه‌های فضایی مانند نقاطی پر نور و متحرک در آسمان دیده می‌شوند. سرعت ظاهری حرکت آن‌ها در آسمان تقریباً معادل با سرعت ظاهری حرکت هواپیماهای مسافربری معمولی در آسمان است. برای اطلاع از زمان عبور ایستگاه فضایی بین‌المللی از آسمان شهر خود می‌توانید به این وبگاه مراجعه کنید:  
[www.heavens-above.com](http://www.heavens-above.com)





در سال ۱۳۸۵ آثار نقاشی استاد محمود فرشچیان به ایستگاه فضایی بین‌المللی رفت. شاید این اولین نمایشگاه هنری در فضا بود. چند سال بعد هم یک جلد قرآن مجید به‌عنوان دومین محموله فرهنگی ایران، توسط یک فضانورد روسی، به ایستگاه فضایی بین‌المللی فرستاده شد

### ایستگاه فضایی بین‌المللی

پروژه ساخت «ایستگاه فضایی بین‌المللی» با پرتاب اولین قطعات آن به فضا در سال ۱۳۷۷ آغاز شد و قطعات بعدی به تدریج به آن اضافه شدند. در ساخت این ایستگاه تاکنون ۱۶ کشور مشارکت کرده‌اند. در ایستگاه فضایی بین‌المللی همواره حداقل شش فضانورد زندگی می‌کنند. این ایستگاه بزرگ‌ترین ساخته بشر در خارج از جو زمین محسوب می‌شود. طول ایستگاه فضایی بین‌المللی تقریباً به اندازه طول یک هواپیمای ایرباس ۱۳۸۰ (بزرگ‌ترین هواپیمای مسافربری حال حاضر در جهان) است.

در ایستگاه فضایی، فضانوردان بخشی از ساعات روز را به انجام فعالیت‌های علمی از پیش تعیین‌شده می‌گذرانند و بخشی دیگر را صرف غذا خوردن، ورزش، خواب و کارهای شخصی یا تفریحی می‌کنند.

نمونه‌ای از آزمایش‌هایی که در ایستگاه فضایی انجام می‌شود. تصویر سمت راست مربوط به شکل شعله آتش در فضا است که به علت اثرات بی‌وزنی در فضا، متفاوت با شکل آن روی زمین (سمت چپ) دیده می‌شود.

«ایستگاه فضایی میر» تا پیش از ساخت ایستگاه فضایی بین‌المللی، بزرگ‌ترین ایستگاه فضایی جهان بود. یک فضانورد روسی با ۴۳۸ روز زندگی در ایستگاه فضایی میر، رکورد طولانی‌ترین اقامت پیوسته در فضا را به نام خود ثبت کرده است.

«اسکای لب» نام اولین و تنها ایستگاه فضایی آمریکایی بود که ۴۴ سال پیش به فضا فرستاده شد.





مرقد مطهر امام حسن عسکری (ع)، سامرا



### شاگردی

می‌گویند امیر در کودکی وقتی غذای فرزندان قائم مقام را می‌آورد، در حجره درسشان می‌ایستاد و آنچه معلم به آن‌ها می‌آموخت را فرا می‌گرفت. روزی قائم مقام به آزمایش پسرانش آمده. هر چه از آن‌ها پرسید ندانستند و امیر به جای آن‌ها جواب داد. قائم مقام پرسید تقی تو کجا درس خوانده‌ای؟ امیر گفت: وقتی غذای آقازاده‌ها را می‌آوردم، می‌شنیدم. قائم مقام انعامی به او داد. امیر نگرفت و گریه کرد. قائم مقام گفت: پس چه می‌خواهی؟ امیر گفت: به معلم امر فرمایید درسی را که به آقازاده‌ها می‌دهد به من هم بیاموزد. قائم مقام قبول کرد و به معلم فرمود تا به او نیز بیاموزد.

### تاج گذاری شاه جوان

به‌همت امیر کبیر اسباب حرکت شاه جوان از تبریز به تهران مهیا شد. و شاه جوان در سال ۱۲۶۴ قمری در سن ۱۷ سالگی تاج گذاری کرد و میرزا تقی خان با لقب صدر اعظم به منصب صدارت نائل آمد آن هم در حالی که میرزا آقاخان نوری منتظر این پست بود.

## خدمت‌گزار ایران

شهادت امیرکبیر / ۲۰ دی

من چهل سال است بعد از امیر خواستم از چوب آدم بتراشم نتوانستم.  
(ناصرالدین شاه خطاب به مظفرالدین شاه)

درشت و تنومند با سیمایی گشاده، اهل ورزش و کشتی. همه کسانی که درباره وی نوشته‌اند، به «زیرکی و هوش فوق‌العاده و نیروی فکری اش» اشاره کرده‌اند. واتسون، نویسنده انگلیسی، درباره امیر کبیر می‌گوید: «در میان همه رجال اخیر مشرق زمین و زمامداران ایران، که نامشان ثبت تاریخ جدید است، میرزا تقی خان امیر نظام بی‌همتا است» تمام وقت به گشودن مشکلات کشور دل می‌سپرد و خسته نمی‌شد. شاه که سراغ او را می‌گرفت، می‌گفت: «دیشب از بس که نشسته‌ام حالا ناخوش هستم، مشغولیات این غلام معلوم است. بیکار نمی‌نشیند».



## وفات حضرت فاطمه معصومه (س) / ۲۰ دی ماه

## دو زینب

فاطمه (س) بار دیگر نامه دعوت امام (ع) را می خواند. چقدر دل تنگ برادر شده است. اکنون یکسال از رفتن برادر به مرو می گذرد. فاطمه آهی از سر دلتنگی می کشد. گویا سال هاست برادر را ندیده است. اشکی را که از گوشه چشمانش چکیده پاک می کند و آخرین نگاهش را از دروازه شهر می گیرد و به شوق دیدن برادر لبخندی بر لبانش می شکند. فاطمه در این سفر تنها نیست. کاروانی از علویان و برادر و برادر زاده هایش هم همراه و هم سفر او شده اند. هارون، فضل، جعفر، قاسم. کاروان به نزدیک شهر ساوه رسیده است، که سوارانی

مسلح به کاروان حمله می کنند و برادران و برادرزادگان حضرت فاطمه معصومه (س) را به شهادت می رسانند.

حال دعبیل می خواند: آرامش کجا، قرار و شکیب کجا؟

زینب در اسارت به آهنگ محزون و بریده بریده،

یا احمد می گوید: داغدار و زیر تیغ آفتاب؛ داغ

درداغ، داغ بر داغ؛ اقدام شانه را تاب

صبری است، کدام دل را تاب و قرار

که یاد دو زینب کند، یکی در قتلگاه عاشورا

و باران متواتر تازیانه و زخم زنجیر و طعنه و

تمسخر و پایکوبی کوفه و شام، و دیگری در مقتل ساده و

رنج و عسرت هجران و نظاره ستاره ستاره افتاده بر خاک.

منبع: غریبان را غریبان می شناسند، محمدرضا سنگری، نوید شیراز، ۱۳۹۲.



## میلاد امام حسن عسکری (ع) / ۱۸ دی ماه

## میر عرب شاه عجم

آنگاه ده نوبت سرآمد از ولایت

تا نوبت بعدی بکوبند از برایت

تا قد کشی در باغ ایمان پا بگیری

بر مسند پاک امامت جا بگیری

رفتار و کردارت به زیبایی زبانزد

در خلق و خو مانده‌ی جدت محمد (ص)

خوش خوی و زیبا و خوش اندام و به آیین

هم خسرو دانایی و هم خسرو دین

میر عرب، شاه عجم، اینت نسبها

هم عسکری و هم زکی اینت لقبها

اینها همه بیش اند و پیش از این تویی تو

دیبچه آن دفتر زرین تویی تو

تو آمدی کز طاعت مهدی بر آید

تا انتظار جمع مشتاقان سر آید

آه ای گل مقصود ما از بوستان

وی کوکب موعود ما از آسمان

آه ای به بار ایزدی صدرال مجالس!

حسین منزوی

## احداث کارخانه

امیر می گفت: «تا کی باید خارجی‌ها تولید کنند و ما مصرف کنیم؟ تا کی باید جنس وارد کنیم و به جایش سکه‌های طلا بدهیم؟» به او می گفتند: «آخر ما نه کارخانه داریم و نه استاد کار ماهر» امیر می گفت: «مگر ما چاقیم؟ هم کارخانه می سازیم و هم استادکار ماهر تربیت می کنیم. با این کار هم برای مردم خودمان شغل ایجاد می کنیم و هم زیر بار خارجی‌ها نمی رویم.» به دستور امیر، دو کارخانه قند و شکر سازی در خوزستان و مازندران ساخته شد و دنبال آن کارخانه‌های دیگر.

## دارالفنون

امیر طرح ساختن دارالفنون را با ناصرالدین شاه در میان گذاشت. شاه با این طرح مخالف بود. او می ترسید با مخالفت برخی آدم‌های کهنه پرست روبرو شود. می گفت: «ایرانی نمی تواند مدرسه داشته باشد. ما اگر آدم تحصیل کرده می خواهیم می توانیم دانشجو به خارج بفرستیم.» امیر کبیر می گفت: به جای اینکه دولت بیست نفر محصل به اروپا بفرستد،

## انتشار وقایع اتفاقیه

اولین شماره نشریه وقایع اتفاقیه روز جمعه، پنجم ربیع الثانی ۱۲۶۸ ه ق منتشر شد. در سر مقاله این شماره، هدف از چاپ روزنامه، انتشار اطلاع و آگاهی و دانایی و بینایی ذکر شده است. این نشریه به صورت هفته نامه و به شیوه چاپ سنگی منتشر می شد. قیمت آن ده شاهی (نیم ریال) بود.

## صنایع کوچک و خانگی

در یکی از شماره‌های روزنامه وقایع اتفاقیه نوشته شده که قبل از صدارت امیر کبیر، سردوشی‌های نظامیان را از اتریش وارد می کردند. روزی یک سردوشی قشنگ و جالب که به دست خانمی به نام خورشید دوخته شده بود به نظر امیر رسید. آن را پسندید و زن را خیلی تشویق کرد. امیر دستور داد امتیاز تهیه سردوشی را برای مدت پنج سال به او واگذار کنند و شاگردانی در اختیارش بگذارند و برایش کارگاه و ابزار کار تهیه کرد.

می تواند با آن پول هفت نفر معلم استخدام کرده و دویست شاگرد تربیت کند.» بالاخره شاه راضی شد. امیر دستور داد در جایی که قبلاً سربازخانه بود ساختمان دارالفنون را بسازند. قرار شد معلم‌هایی از اتریش به ایران بیاورند با قراردادی شش ساله و حقوق سالی چهار هزار تومان.

## برکناری امیر

دکتر پلاک یکی از معلمان اتریشی مدرسه دارالفنون در کتاب خود می نویسد: «ما در ۲۴ نوامبر ۱۸۱۵ میلادی وارد تهران شدیم. پذیرایی سردی از ما شد. هیچ کس به استقبال ما نیامد. اندکی بعد خبردار شدیم که در این میانه اوضاع تغییر یافته و چند روز قبل از ورود ما در نتیجه توطئه‌های دربار مخصوصاً مادر شاه که از دشمنان سر سخت امیر کبیر بود، میرزا تقی خان مغضوب و بر کنار گردیده است.»

منابع: داستان‌هایی از زندگی امیر کبیر، محمود حکیمی، فرهنگ اسلامی، امیر کبیر، نوشته دکتر علی اکبر ولایتی، انتشارات امیر کبیر، امیر کبیر فرهاد حسن زاده، مدرسه.

# الگوی پارسایان

همه جا حرف مریم بود. حتی خود زکریا متعجب شده بود که دختری با این سن، چگونه مراتب قرب و معنویت را گذرانده است که از آسمان برای او غذا می‌رسد؟!

زکریا همین فرصت را غنیمت شمرد و در کنار محراب مریم پارسا دست به دعا برداشت و حاجتی را که سال‌ها در دلش بود، با خدا در میان گذاشت. از خدا خواست: (آل عمران/ ۳۸): پروردگارا! از جانب خود نسلی پاک و پسندیده به من عطا کن. همانا تو شنونده دعایی. خیلی زود دعای زکریا به اجابت رسید و فرشتگان بشارت فرزند یحیی را برای او آوردند.

به راستی چگونه می‌شود پیامبری بزرگ، خدا را به پاکی یک دختر قسم می‌دهد و حاجت می‌طلبد؟! این خود نشانه بزرگی این جوان است. مریم به سن جوانی رسید و برگزیده خدا شد. راز این انتخاب خدایی و برتری مریم پاکی او بود. قرآن کریم می‌فرماید: (آل عمران/ ۴۲): ... آن گاه که فرشتگان گفتند: ای مریم، همانا خداوند تو را برگزیده و پاک ساخته و بر زنان جهان برتری داده است. ...

خدا و نه انگیزه‌های دیگر می‌کرد. از این رو ملتسمانه از خدا خواست که نذرش را بپذیرد. مادر انتظار داشت فرزندش پسر باشد، اما وقتی به دنیا آمد دید دختر است. با حسرت گفت: «پروردگارا، فرزند دختری به دنیا آورده‌ام! حالا چگونه به نذر عمل کنم؟» چون می‌دانست دختران را برای خدمت در بیت‌المقدس نمی‌پذیرند، در حالی که خداوند به آنچه او زاده بود، داناتر بود.

مادر در همین لحظات به دنیا آوردن نوزاد دلواپسی دیگری هم داشت. او می‌دانست بچه‌ها که به دنیا می‌آیند و بزرگ می‌شوند، در معرض خطر هستند؛ خطرهای جسمی خطرهای روحی. امراض جسم او را تهدید می‌کنند و شیطان‌ها روح او را. مادر دلسوز فرزندش را به خدا سپرد و گفت: (آل عمران/ ۳۶): خدایا! او و فرزندانش را از شر شیطان رانده شده، در پناه تو قرار دادم.

حته آرزو می‌کرد همسرش بود و نوزاد را در آغوش می‌گرفت و می‌بوسید، اما عمران از دنیا رفته بود. قهرمان قصه ما قسمتش این بود که با یتیمی بزرگ شود. مادر نام دخترش را مریم گذاشت. مریم یعنی دختر عبادت‌کننده و پارسا. مادر می‌دانست که نام در شخصیت کودک تأثیر می‌گذارد. انسان‌ها به نام خود می‌بالند و سعی می‌کنند نام بامسمایی داشته باشند.

باری، خداوند نذر مادر مریم را پذیرفت و به شکلی نیکو پیامبر خود، زکریا را به سرپرستی او گماشت: مریم در کنار یک مربی بزرگ کودکی خود را گذراند و همچون نهالی باطراوت رویید.

حضرت زکریا برای این دختر نوجوان جایگاهی خاص در بیت‌المقدس قرار داد و هر روز به او سر می‌زد. قرآن کریم ماجرا را این‌گونه تعریف می‌کند: (آل عمران/ ۳۷).

هرگاه زکریا در محراب عبادت بر مریم وارد می‌شد، خوراکی نزد او می‌یافت. می‌پرسید: «ای مریم، این غذا و خوردنی از کجاست؟» مریم در پاسخ می‌گفت: «از نزد خداست. همانا به هر کس بخواهد بی‌شمار روزی می‌دهد.»

دختر نوجوان همه را شگفت‌زده کرده بود.

ماجرای مادرش حته شروع می‌شود. سال‌ها از ازدواجش با عمران می‌گذشت، ولی فرزنددار نمی‌شد. هم او و هم عمران از درگاه خدای بی‌نیاز طلب فرزند داشتند.

روزی حته زیر درختی نشسته بود، پرنده‌ای را دید که به جوجه‌هایش غذا می‌دهد. آن محبت مادرانه آتش عشق به فرزند را در وجود او شعله‌ور ساخت. در همان حال دعا کرد و خداوند هم دعای آنان را مستجاب کرد. حته آثار بارداری را در خود احساس کرد. او هم مثل همه مادران، نوزاد آینده‌اش را در خیال خود به تصویر می‌کشید، با او حرف می‌زد و برای او آرزو می‌کرد.

گاهی ما بی‌خبریم، دنیایی که ما در آن زندگی می‌کنیم، دنیای آرزوهای پدران و مادران ماست که به اذن پروردگار تحقق یافته است. به راستی چقدر مدیون تلاش‌ها، رنج‌ها و حتی آرزوهای آن‌ها هستیم! حته فکر می‌کرد فرزند ی که در شکم دارد، پسر است. از همان دوران بارداری نذر کرد، وقتی این پسر به دنیا آمد، او را برای خدمت به مسجد و بیت‌المقدس بزرگ کند. غذای مادر با این فکرها به گوشت و استخوان فرزند آمیخته می‌شد و رشد می‌کرد. با خود می‌گفت دوست دارم فرزندم خادم باشد، عابد باشد، خدایی باشد، موثر باشد.

با خدای خود عهد کرد، نذر بست و این‌گونه گفت: (آل عمران/ ۳۵): پروردگارا من نذر کرده‌ام، آنچه را در رحم دارم، برای تو آزاد باشد (هیچ‌گونه مسئولیتی به او نسپارم تا تمام‌وقت خود را صرف خدمت به بیت‌المقدس کند) پس از من قبول فرما. به راستی تو شنوای دانایی.

حته به رشد معنوی فرزندش فکر می‌کرد. با خود می‌گفت حالا که پس از سال‌ها خداوند فرزند ی به من داده است، او باید در خدمت خدا و دین او تربیت شود. دوراندیشی حته بسیار قشنگ بود. حته قبل از تولد فرزندش به فکر مسیر آینده خدمات او بود.

انگار ایمان به خدا در تک‌تک سلول‌های وجود حته نفوذ کرده بود و می‌خواست عزیزترین کسی را که خدا به او داده بود، در راه خدا هزینه کند. این کار را فقط به‌خاطر





## روز بصیرت/ ۹ دی ماه

## روز حضور

حماسه نهم دی ماه و حضور عاشورایی مردم حماسه ساز و ولایت مدار ایران اسلامی در راهپیمایی ۹ دی ماه ۱۳۸۸، نقطه عطفی در تاریخ انقلاب و برگ زرین دیگری در افتخارات هر ایرانی به حساب می آید. روز نهم دی ماه در تاریخ انقلاب اسلامی با عنوان روز «بصیرت» تبدیل به یوم الله و ماندگار گردید. در این روز ماندگار و تاریخی ملت همیشه در صحنه ایران اسلامی، حماسه های دیگر آفرید و دشمنان خدا و دینش را مأیوس و ناامید ساخت.

در روز نهم دی ماه ۱۳۸۸، مشروعیت سیاسی نظام اسلامی ایران بار دیگر با حضور خودجوش ده ها میلیونی مردم در تهران و تمامی شهرهای دیگر کشور به جهانیان اعلام گردید.

روز نهم دی، روزی است که مردم ایران نشان دادند دشمنان خود و انقلاب خود را به خوبی می شناسند و هرگز فریب حيله ها و نیرنگ های آنان را نمی خورند. روز نهم دی روزی است که مردم ایران نشان دادند که با بصیرتند و در میان گرد و غباری که فتنه گران به پا کرده اند هرگز، نه راه را گم می کنند و نه دست از راهبر واقعی که همانا ولایت فقیه است، بر می دارند و در نهایت روز نهم دی روزی است که مردم مسلمان و انقلابی ایران نشان دادند که این جمله حضرت امام (ره) را که فرمودند: «بشتیبان ولایت فقیه باشید تا به مملکت تان آسیب نرسد» به خوبی در عمل به آن معتقد و پایبند هستند.



در آیه قبل به سه کمال حضرت مریم اشاره شد. گزینش الهی: اصطفاک تطهیر الهی: طهرک سرآمد دیگران شدن: و اصطفاک علی نساء العالمین. در این آیه سه مسئولیت از او می خواهد: فروتنی و خضوع در پیشگاه خدا، اقتنی سجده: اسجدی و رکوع: و ارکعی. پس هر نعمتی مسئولیتی را به دنبال دارد. این آیه حضور زنان را در اجتماعات عبادی توصیه می کند.

پیام دیگر آیه این است که نخبگان و برگزیدگان باید همراه با توده مردم و در متن جامعه باشند. نقطه عطف دیگر زندگی حضرت مریم فرزندان را شدن او بود، بدون داشتن شوهر. قرآن کریم گزارش می کند که فرشتگان گفتند: «ای مریم، همانا خداوند تو را به نشانه های از سوی خویش به نام مسیح عیسی، پسر مریم بشارت می دهد که او در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربان است و در گهواره با مردم حرف می زند و از شایستگان است. انسان برای رسیدن به قله های کمال نیازمند داشتن الگوهاست. الگوها به ما امید، جرئت و جسارت می دهند و رسیدن به قله های دست ناپافتنی را ممکن می سازند. در قرآن کریم بعضی از مردان و بعضی از زنان از جانب خداوند به عنوان الگوی مؤمنان معرفی شده اند. یکی از آنها حضرت مریم است. در سوره تحریم، آیه ۱۲ می خوانیم: و خداوند برای مؤمنان مریم را مثل می زند. دختر عمران، زنی که دامن خویش را از گناه حفظ کرد. پس ما از روح خود در او دمیدیم و کلمات پروردگارش و کتاب های آسمانی را تصدیق کرد و از اطاعت پیشه گان بود.

نام مبارک این بانوی پارسا ۳۱ بار در ۱۲ سوره قرآن آمده است و یک سوره کتاب آسمانی ما مسلمانان به نام او نام گذاری شده است.

مریم جوان با عبادت و پارسایی به درجه ای رسید که فرشتگان به دیدن او آمدند و با او سخن گفتند. در اسلام به کسی که فرشتگان با او سخن می گویند، محدثه می گویند. براساس احادیث حضرت فاطمه زهرا (س) محدثه بوده است. نقطه مرکزی این شخصیت جوان طهارت و پاکی اوست که در سایه عبادت و بندگی به دست آمد و طی این دو هزار سال در سراسر عالم او را تقدیس می کنند. آلودگی انسان را بی مقدار می کند؛ آلودگی روحی، آلودگی فکری و آلودگی رفتاری. پیامبر فرمود: «لا یدخل الجنة الا نظیف» به جز افراد نظیف، کسی وارد بهشت نمی شود. انحراف، کفر، شرک و نفاق فکر انسان را آلوده می کنند. کینه، حسادت و بغض دل انسان را به تباهی می کشد. غیبت، تهمت، تحقیر و استهزا، اخلاق و منش ما را پلید می سازند.

خداوند به جوان پاک در برابر فرشتگان مباحثات می کند و به آنها می فرماید: «این جوان می توانست گناه کند و پاکی را انتخاب کرده است.»

بعد دیگر این الگوی برتر عبادت اوست. فرشتگان به او گفتند: (آل عمران/ ۴۳): ای مریم (به شکرانه این همه نعمت) برای پروردگارت خضوع کن و سجده به جای آور و با رکوع کنندگان رکوع نما.



به مناسبت سال جهانی گردشگری

# بسیار سفر باید...

گردشگری پدیده‌ای است کهن که از دیرباز در جوامع انسانی رواج داشته است و به تدریج با طی مراحل تاریخی مختلف به موضوعی اقتصادی و اجتماعی تبدیل شده است. امروزه صنعت گردشگری در دنیا به یکی از منابع مهم درآمدی و یک فعالیت عظیم اقتصادی محسوب می‌شود. به نحوی که بسیاری از برنامه‌ریزان و سیاست‌گذاران توسعه از صنعت گردشگری به عنوان رکن اصلی «توسعه پایدار» یاد می‌کنند. گردشگری می‌تواند باعث تحولات اقتصادی و اجتماعی در یک جامعه شود. در جریان هفتادمین نشست «مجمع عمومی سازمان ملل متحد» در سپتامبر ۲۰۱۵، سال ۲۰۱۷ به عنوان «سال بین‌المللی گردشگری برای توسعه پایدار» اعلام شد. این نام‌گذاری با پنج هدف اصلی به این شرح انجام شده است: «رشد اقتصادی پایدار و فراگیر»، «شمول اجتماعی، کاهش فقر و بی‌کاری، و بهره‌وری از منابع»، «تغییرات اقلیمی و حفاظت از محیط زیست»، «ارزش‌های فرهنگی و میراث و درک مشترک»، «صلح و امنیت».

## تعریف گردشگری

واژه «توریسم» از دو بخش «تور» به معنای سفر، گشت، مسافرت و سیاحت، و «ایسم» پسوندی که به مکتب یا اندیشه‌ای فلسفی، مذهبی، سیاسی، ادبی و غیره اشاره دارد، ترکیب یافته است. توریسم یعنی مکتبی که پایه فکری آن سیاحت و گردشگری است. گردش: صاحب‌نظران، محققان و مجامع علمی - تحقیقاتی بین‌المللی، تعریف سازمان جهانی گردشگری را پذیرفته و آن را به رسمیت شناخته‌اند: «تمام مسافرت‌هایی که به اقامت حداقل یک‌شبه در مقصد منجر شوند. البته مدت زمان دور بودن از منزل نباید بیش از یک‌سال متوالی باشد.»

**گردشگر:** فردی که برای مدت زمانی، دست‌کم یک شب و کمتر از یک سال متوالی، به کشوری غیر از وطن یا محل سکونت معمولی خود مسافرت می‌کند و هدف او کار کردن و کسب درآمد نیست (سازمان جهانی گردشگری).  
**فراغت:** اوقات فراغت یعنی آن بخشی از زمان بیداری که انسان از تعهدات شغلی و کار موله آزاد است و به‌طور دلخواه به استراحت، ترمیم قوا، و رفع خستگی جسمی و روحی می‌پردازد.

## انواع گردشگری

گردشگری انواع متفاوتی دارد و شناخت انواع آن برای برنامه‌ریزی در این عرصه اهمیت اساسی دارد. در یکی از تقسیم‌بندی‌های موجود، گردشگری به سه نوع فرهنگی، طبیعت‌گردی و ماجراجویانه تقسیم شده است.

انواع دیگری از گردشگری نیز در حال توسعه‌اند؛ نظیر گردشگری فضایی و گردشگری الکترونیکی که در سال‌های اخیر آغاز شده‌اند. در ادامه به تعدادی از مهم‌ترین انواع گردشگری اشاره می‌شود.  
**گردشگری تفریحی:** در این نوع

«گام‌هایی به سوی گردشگری پایدار»  
ترجمه: ابتهاج زندی  
انتشارات: جامعه‌شناسان



## آثار مثبت گردشگری

**آثار مثبت اقتصادی:** ایجاد فرصت‌های شغلی جدید، ارزآوری، ارتقای سطح زندگی مردم، فروش خدمات از جمله مزایای مستقیم حاصل از جهانگردی است. از مزایای غیرمستقیم جهانگردی می‌توان از فعالیت‌های ساختمانی، توسعه صنایع دستی هنری، گسترش خدمات و بهبود تجهیزات زیربنایی مانند جاده‌ها و سیستم‌های حمل‌ونقل نام برد.

**آثار مثبت روحی - روانی:** جهانگردی می‌تواند به کاهش تنش‌های سیاسی و تثبیت صلح جهانی کمک کند. مردم کشور میزبان سعی خواهند کرد هرچه بیشتر دستاوردهای خود را در قالب صنایع دستی، نقاشی، عکس و... نشان دهند. گردشگری موجب افزایش درآمد و اشتغال و رونق اقتصادی خواهد شد. این موضوع می‌تواند از لحاظ روانی اثرات مثبتی بر روحیه افراد جامعه بگذارد.

**آثار مثبت زیست محیطی:** گردشگری می‌تواند سبب توجه هرچه بیشتر مردم، مسئولان و حتی سازمان‌های بین‌المللی به برخی نواحی و سعی در جهت محافظت از آنها کند.

**آثار مثبت فرهنگی - اجتماعی:** توسعه گردشگری به عنوان یک پدیده فرهنگی موجب می‌شود که فرصتی کافی برای تبادل فرهنگی بین گردشگر و جامعه میزبان به وجود آید. بر این مبنا دو طرف می‌توانند به فرهنگ هم بیشتر احترام بگذارند.

## اهمیت گردشگری

در سال‌های اخیر گردشگری به عنوان صنعتی بدون دود، منبع درآمد سرشار در تجارت جهانی و عنصر مهمی در بهبود و تنظیم موازنه بازرگانی و تراز پرداخت‌های بسیاری از کشورها شده است. رشد قابل توجه و چشم‌گیر گردشگری در ۵۰ سال اخیر نشان‌دهنده اهمیت فراوان اقتصادی و اجتماعی این پدیده است. گردشگری در تولید ناخالص ملی نقش مهمی ایفا می‌کند و «تراز پرداخت‌ها را که نشان‌دهنده معاملات بین‌المللی هر کشور است، متوازن می‌سازد. بزرگان تجارت گردشگری را امیدبخش‌ترین و پیچیده‌ترین صنعتی می‌دانند که جهان سوم با آن روبه‌روست. آن‌ها عقیده دارند، گردشگری بیشترین قابلیت را برای جانشینی دیگر صنایع درآمدزا دارد.» توسعه گردشگری موجب رونق اقتصادی و کاهش فقر می‌شود. همچنین تأثیر بسزایی در افزایش درآمد و کاهش بی‌کاری و در نتیجه افزایش رفاه اجتماعی دارد. علاوه بر آن، گردشگری عاملی است برای گفت‌وگوی بین فرهنگ‌ها و تمدن‌ها و از نظر سیاسی نیز، روابط بین ملل و دول را متعادل‌تر و نزدیک‌تر می‌سازد.



**گردشگری شهری:** نواحی شهری به علت آنکه جاذبه‌های بسیار دارند، غالباً یکی از مقصدهای مهم محسوب می‌شوند.

**گردشگری روستایی:** در گردشگری روستایی، منابع فرهنگی، طبیعی و تاریخی نواحی روستایی به عنوان کالای فرهنگی گردشگری قابل عرضه‌اند.

**گردشگری قومی و عشایری:** این نوع گردشگری به منظور مشاهده سبک زندگی افراد بومی و اقوام انجام می‌گیرد.

گردشگری، گردش در ساحل بسیار مورد توجه است و گردشگران معمولاً برای بهره‌برداری از سواحل به نقاط گوناگون سفر می‌کنند.

**گردشگری طبیعت:** گستره فضایی این الگو، محیط طبیعی مثل ساحل، جنگل، کوه، کویر، غار و نظیر این‌هاست.

**گردشگری تجاری:** سفرهایی هستند که با هدف بازرگانی و تجارت انجام می‌شوند.





## شبه قاره ایران

کشور ایران که دارای توانایی‌های بالقوه عظیمی در زمینه‌های زیست محیطی، تاریخی، میراث فرهنگی است، نمی‌تواند و نباید خود را از این جریان اقتصادی دور نگه دارد. از سوی دیگر، بازار بین‌المللی گردشگری نیز نمی‌تواند از جاذبه‌های ایران برای گردشگری چشم ببوشت. موفق نشدن ایران در جذب گردشگران و توسعه گردشگری دلایل متعددی دارد.

برای افزایش گردشگران تنها نمی‌توان به توصیه‌های اقتصاددانان دل بست. راه حل در واقع به جز دولت و برنامه‌ریزان در دست مردم به ویژه نسل آینده و جوانان است. چرا که آنان اگر نخواهند و تمایلی به گسترش توریسم و جذب گردشگر نداشته باشند، جاذبه‌های تاریخی، طبیعی و فرهنگی به تنهایی نمی‌توانند کارساز باشند. از سوی دیگر، تجربه و فرهنگ مردم نیز بی‌تأثیر نیست. گاه پیش می‌آید که دولت می‌خواهد ولی مردم و مراکزی که با گردشگران در ارتباط هستند. تجربه لازم را ندارند و یا آموزش‌های مناسب را ندیده‌اند. لذا چگونگی برخورد با گردشگر و ارائه خدمات به او را نمی‌دانند.

ایران از لحاظ اقلیمی و تنوع جانوری کشوری شبه‌قاره‌ای است و بنابر گفته رئیس سازمان جهانی جهانگردی، جزو پنج کشور اول دارای بیشترین جاذبه‌های زیستی و جانوری در دنیاست. همچنین یکی از سه قطب برتر صنایع دستی در جهان است؛ سفالگری، شیشه‌گری، قلم‌زنی، مشبک‌کاری، حکاکی روی فلزات، میناکاری، خاتم‌سازی، معرق‌کاری، منبت‌کاری، قالی‌بافی، نمدمالی و ... ایران معجونی از گوناگونی فرهنگی، زبانی، قومی، زیست محیطی و اقلیمی است. به علاوه، از لحاظ آثار تاریخی و میراث فرهنگی جزو ۱۰ کشور اول دنیا محسوب می‌شود. ایران باید بکوشد علاقه مردمان جهان را به حضور در کنار مردم ایران و مشاهده و مطالعه آداب و رسوم و رفتار آنان جلب کند.

**گردشگری فضایی:** مسافرت به فضا است که در سال‌های اخیر آغاز شده است.

**گردشگری الکترونیکی:** گسترش و رواج امکانات و وسایل الکترونیکی، نظیر تلویزیون‌ها، ماهواره و اینترنت، موجب شده است که مردم هر چه بیشتر و به راحتی با دیگر نقاط دنیا ارتباط برقرار کنند.

**گردشگری تاریخی:** این گونه از گردشگری به بازدید از موزه‌ها، مکان‌ها و ابنیه تاریخی می‌پردازد.

**گردشگری فرهنگی:** گردشگری فرهنگی عبارت است از مسافرت افراد از محل سکونت خود به مکان‌هایی که جاذبه‌های فرهنگی دارند.

شناخت هنرهای ملل و اقوام دیگر است.

**گردشگری آموزشی و علمی و گردهمایی:** این نوع گردشگری‌ها به منظور تحقیقات یا شرکت در همایش‌های علمی صورت می‌پذیرد.

**گردشگری ماجراجویانه:** در هر جامعه کسانی هستند که به انجام کارهای متهورانه و مخاطره‌آمیز علاقه وافر دارند. برخی از این افراد با اقدام به مسافرت‌های ماجراجویانه به این نیاز درونی خود پاسخ می‌دهند.

**گردشگری سلامت:** چنین سفری شامل فعالیت‌های گوناگونی می‌شود که با هدف تأمین بهداشت و سلامت فرد یا گردشگر انجام می‌پذیرند؛ مانند مراقبت بهداشتی و گذراندن دوره نقاهت و بازپروری.

**گردشگری مذهبی:** گردشگران مذهبی به منظور دیدار اماکن مقدس یا انجام امور مذهبی مسافرت می‌کنند.

**گردشگری ورزشی:** شمار زیادی از میهمانان کشورها اشخاصی هستند که با قصد ورزش و تمرین یا شرکت در مسابقات ورزشی، تماشای مسابقه تیم‌ها یا بازیکنان مورد علاقه‌شان، یا گذراندن اردوهای ورزشی به سفر رفته‌اند.

**گردشگری بیابانی:** گردشگری بیابانی برای آن دسته از گردشگرانی که علاقه به سفر به نواحی خشک علاقه دارند، یا رویای سفر بر کوهان شتر را در سر می‌پروراند و یا قصد تحقیق در مورد خاک، و آب و هوای نواحی بیابانی را دارند، اهمیت دارد.

**گردشگری هنری:** گردشگری هنری در پی



گردشگری، دین و سفرهای معنوی  
/Dallen J. Timothy  
Daniel H. Olsen  
مترجم: محمد قلی پور-احسان مجیدی فرد  
انتشارات: روتلج



## آثار منفی گردشگری

یادمان باشد با کمی مراقبت و پایبند بودن به اصول اخلاقی جامعه می‌توان این آثار را به حداقل رساند.

**آثار منفی اقتصادی:** نتیجه نامطلوب اقتصادی پدیده‌ای است که آن را «کسر مسافرت» می‌نامند و این مربوط به زمانی است که کل درآمدهای ارزی یک کشور از محل جهانگردی، کمتر از مبلغی می‌شود که شهروندان آن کشور در خارج مصرف می‌کنند.

**آثار منفی روحی- روانی:** گردشگری به دلیل ایجاد شلوغی، ترافیک، آلودگی ناشی از رفت و آمد خودروها و به وجود آوردن احتمال تغییرات فرهنگی تأثیر بر بافت سنتی برخی مناطق، اثرات روحی و روانی بر مردم منطقه می‌گذارد.

**آثار منفی زیست محیطی:** گردشگر می‌خواهد از زیبایی‌های طبیعی بهره‌مند شود که ممکن است تخریب محیط زیست را در پی داشته باشد.

**آثار منفی فرهنگی- اجتماعی:** بدون شک ورود جهان گرد تأثیراتی را در حوزه فرهنگی و اجتماعی کشور میزبان خواهد گذاشت. برخی معتقدند در صورتی که مراقبت نشود ساکنان کشور میزبان، محصولات فرهنگی خود را آن گونه که مورد پسند گردشگران باشد، عرضه می‌کنند. پس ممکن است فرهنگ گردشگران و هر چه مربوط به آن‌هاست، برای جامعه میزبان الگو شود و ساکنان به تقلید کور کورانه از فرهنگ میهمان بپردازند.



### نرم افزار گردشگری / سفرنامه نویسی/ حجم ۹/۳ مگابایت

تا حالا چند بار تصمیم گرفته‌اید که خاطرات و تجربیات سفرهایتان را ثبت کنید ولی هربار به‌خاطر مشغله کاری و یا حتی تنبلی این کار را به روزهای بعد از سفر واگذار کرده‌اید و در آخر هم به‌خاطر فراموشی، یا خاطرات سفرهایتان را ننوشته‌اید و یا ناقص نوشته‌اید؟

این نرم‌افزار به شما کمک می‌کند، خاطرات سفرهایتان را در همان طول سفر به راحتی ثبت کنید. همچنین این امکان را به شما می‌دهد که سفرنامه‌های دیگران را بخوانید و سفرنامه‌های خود را نیز در صورت تمایل با دیگران به اشتراک بگذارید.

برخی از امکانات و ویژگی‌های این نرم‌افزار عبارت‌اند از:

❖ امکان ثبت خاطرات سفر در همان طول سفر به صورت متن، عکس، صوت و فیلم.

❖ امکان اضافه کردن متن، عکس، صوت و فیلم در میان سفرنامه.

❖ امکان دانلود سفرنامه‌های دیگران و مطالعه آن‌ها؛

❖ امکان تبدیل قسمت‌های متنی و عکسی سفرنامه‌های نوشته شده و یا دانلود شده به فایل «PDF» و ارسال آن از طریق ایمیل و... به دوستانتان؛ هرچند این نرم‌افزار با رویکرد سفرنامه‌نویسی تهیه شده است ولی شما می‌توانید با کمی خلاقیت از آن به عنوان یک نرم‌افزار خاطره‌نویسی نیز استفاده کنید و خاطرات خود را از تولد، جشن، مهمانی و... به کمک آن در گوشی خود ثبت کنید.

جهت‌یابی از آغاز تاکنون

# سفر با چشم باز

پیدا کردن جهت‌های جغرافیایی و یافتن مسیر، یکی از مهارت‌های مهم در زندگی است. در روزگاران کهن، همه تلاش می‌کردند با این مهارت‌ها آشنا باشند، زیرا در غیر این صورت، سفر برایشان غیرممکن بود. امروزه وضعیت بسیار فرق کرده است و دیگر کسی به‌خاطر بی‌اطلاعی از روش‌های جهت‌یابی در راه‌ها گم نمی‌شود یا در بیابان‌ها سرگردان نمی‌ماند. اما مطمئناً هنوز هم برای آسودگی بیشتر و استفاده بهتر از زمان، نیازمند آن هستیم که در هر جایی به سرعت راه‌ها و مسیرهای متفاوت را بیابیم.

## روش‌های گوناگون برای جهت‌یابی

جهت قبله در هر شهر زاویه مشخصی با سمت شمال و جنوب دارد. بنابراین با یافتن جهت‌های جغرافیایی می‌توان جهت قبله را نیز مشخص کرد. به این منظور روش‌های زیر را پیشنهاد می‌کنیم:

اگر به‌طرف شمال بایستید، دست راستتان به طرف شرق و دست چپتان به‌طرف غرب خواهد بود. بنابراین یافتن یکی از جهت‌های جغرافیایی برای جهت‌یابی کافی است. یکی از کاربردهای جهت‌یابی یافتن جهت «قبله» است.



## صورت‌های فلکی

با چندبار تمرین مداوم می‌توانید به‌راحتی هر شب صورت فلکی «دب اکبر» را با ظاهری شبیه به ملاقه در آسمان بیابید. اگر قسمت بالایی این ملاقه را به اندازه پنج برابر طول خودش امتداد دهید، به ستاره قطبی می‌رسید. ستاره قطبی دقیقاً در سمت شمال قرار دارد. این روش جهت‌یابی حتی از قطب‌نما نیز دقیق‌تر است.

۲

## قطب‌نما

قطب‌نماهای معمولی براساس میدان مغناطیسی زمین کار می‌کنند. بنابراین هنگام استفاده از آن‌ها باید دقت کنیم که منبع مغناطیسی دیگری نزدیکمان نباشد. مثلاً سیم‌کشی‌های برق گاهی روی قطب‌نماها تأثیر می‌گذارند. امروزه استفاده از قطب‌نمای گوشی‌های همراه بسیار رایج است. توجه داشته باشید که همه گوشی‌ها این قابلیت را ندارند. بنابراین اگر این موضوع برایتان مهم است، هنگام خرید گوشی به آن توجه کنید.

۱





### نرم افزارهای یافتن مسیر

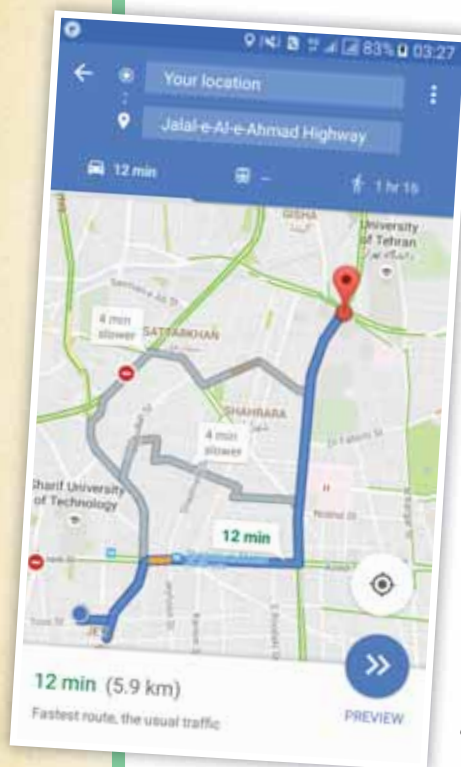
تا چند سال پیش، مسیریابی بین شهرها یا درون شهرهای بزرگ فقط از روی نقشه‌های چاپی امکان‌پذیر بود. اما امروزه ساده‌ترین و دقیق‌ترین شیوه برای مسیریابی استفاده از گوشی همراه است. اگر گوشی شما قابلیت مکان‌یابی (GPS) داشته باشد، می‌توانید در هر لحظه موقعیت خود را روی نقشه ببینید. برای این کار می‌توانید از نرم‌افزارهایی نظیر «Maps» یا «MAPS.ME» استفاده کنید. برخی از این نرم‌افزارها فقط به صورت «آنلاین» کار می‌کنند، اما برخی نیز پس از یکبار دانلود نقشه، به کاربر اجازه می‌دهند به صورت «آفلاین» هم از نرم‌افزار استفاده کند.

### نرم افزار Sky Map

استفاده از این برنامه برای یادگیری صورت‌های فلکی بسیار مفید است. اگر گوشی تلفن همراهتان جهت‌یاب داشته باشد، می‌توانید این برنامه را باز کنید و با گرفتن گوشی به طرف هر ناحیه از آسمان، صورت‌های فلکی آن ناحیه را مشاهده کنید.

### نرم افزار Maps

بعد از راه‌اندازی مکان‌یاب گوشی، موقعیت شما در نقشه مشخص می‌شود. به این ترتیب می‌توانید مسیر حرکت خود و راه‌های گوناگون را مشاهده کنید. اگر مقصد نهایی خود را در نقشه علامت بزنید، این نرم‌افزار بهترین و سریع‌ترین راه ممکن را برای رسیدن به مقصد نمایش می‌دهد. آیا با ماشین به طرف مقصد می‌روید یا پیاده؟ با مشخص کردن شیوه سفر، این نرم‌افزار زمان تقریبی را نیز محاسبه می‌کند. مسیرهایی که نرم‌افزار پیشنهاد می‌دهد براساس میزان ترافیک مسیرهست. از آنجا که Maps ترافیک را به صورت آنلاین بررسی می‌کند، می‌تواند راه حل بسیار مناسبی برای فرار از مسیرهای پرتراфик باشد.



## ۳

### خورشید

مسیر حرکت خورشید از شرق به غرب است. بنابراین به صورت تقریبی با توجه به محل طلوع یا غروب خورشید نیز می‌توانیم جهت‌ها را بیابیم. نکته قابل توجه دیگر این است که خورشید دقیقاً هنگام ظهر در جهت جنوب قرار می‌گیرد. بنابراین موقع اذان ظهر می‌توانیم از این روش دقیق و سریع برای جهت‌یابی استفاده کنیم.





پای صحبت‌های پیمان یزدانی

## مسافر سه قاره

به سفرهای کمپینگی و با هزینه کمتر بیشتر شد.

یکی دیگر از دلایل علاقه‌ام به سفر، رفتن به ایتالیا برای ادامه تحصیل بود که در آنجا با فرهنگ‌های دیگر آشنا شدم. در آنجا از نوجوانی سفر می‌کنند و یاد می‌گیرند که مستقل بار بیایند. حتی در بعضی از کشورها، سفر کردن اجباری است و پس از کالج و پیش از دانشگاه باید یک سفر بروی. حتی در بعضی کشورها باید سفر قاره‌ای بروید. در این کشورها تا ۱۸ سالگی سفرهای تابستانی وجود دارد و باید به سفر و کمپینگ بروند و کمپ زدن و زندگی در شرایط سخت را یاد بگیرند. وقتی با این‌ها آشنا شدم، فهمیدم که می‌شود این گونه زندگی کرد و حتی یک کار ثابت داشت یا نداشت و سفر کرد و خیلی هم هزینه نکرد. از آن به بعد سفر کردن را شروع

سفر کنم، ولی در خانواده‌های ایرانی محدودیت‌هایی وجود دارند که نمی‌گذارند خودت به طور مستقل به سفر بروی. مثلاً من که بجنورد بودم، تا دوران دبیرستان فقط به تهران و مشهد سفر کرده بودم حسابی درس خواندم تا دانشگاه تهران قبول شدم و از آنجا سفرهایم کلید خورد.

دقیقاً به یاد دارم، سال اول و تعطیلات بین دو ترم که بچه‌ها پیش خانواده‌هایشان رفتند، من ماندم و به کردستان رفتم. پس از آن با بچه‌های شهرستان‌های دیگر هماهنگ می‌کردم و در تعطیلات پیش آن‌ها می‌رفتم. آن موقع آگاهی نسبت به سفرهایم نداشتم، فقط می‌دانستم که می‌خواهم سفر کنم. این سفرها در دانشگاه خیلی اوج گرفت. وقتی به سفر می‌رفتم، خانه می‌گرفتم و بعضی وقت‌ها چادر می‌زدیم. اواخر دانشگاه علاقه‌ام

پیمان یزدانی متولد بجنورد از استان خراسان شمالی است.

لیسانس مهندسی شیمی از دانشگاه علم و صنعت و فوق لیسانس مهندسی شیمی از ایتالیا است. او از سری جوان‌های فعال و تحصیل کرده است که راه سفر را در پیش گرفته است و روزگارش را با سفر و عکاسی می‌گذراند. یزدانی از جمله کسانی است که با روش سفر ارزان و کوله‌گردی، سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا را گشته و به بعضی از کشورها هم «هیچ‌هایک!» کرده است.

■ از چه زمانی و چطور فکر سفر کردن در دهنتان شکل گرفت؟

من از دوران کودکی خیلی دوست داشتم





خیلی جاهایی که ممکن است مقصد عام نباشند و جاهایی نباشد که همه می‌روند.

**خیلی‌ها سفر نمی‌روند چون نگران هزینه‌هایش هستند. این نگرانی درست است یا نه؟**

من فکر می‌کنم اولویت اول هزینه نیست. دانش‌آموز یا دانشجویی که قصد سفر دارد، می‌تواند در خیلی از هزینه‌ها صرفه‌جویی کند که اولویت من این نیست که اگر به نقطه‌ای سفر می‌کنم، حتماً در رستوران شیک غذا بخورم، یا در هتل یا خانه محلی شیک اقامت کنم. مثلاً در فصل‌های گرم‌تر چادر زد.

اگر می‌خواهید هوایی سفر کنید، می‌توانید با هواپیماهای چارتر، در زمان‌هایی که بلیت خیلی ارزان است، بروید. مثلاً در ایام نوروز خیلی از مقصدها شلوغ می‌شود و خیلی‌ها از تهران به کیش می‌روند. می‌توانید زمان سفرتان را طوری انتخاب کنید که دقیقاً یک فروردین که همه در حال رفتن به کیش هستند، شما با یک قیمت باورنکردنی به تهران بازگردید. می‌توانید با پیدا کردن خانه‌های ارزان با مراجعه به سایت‌های ارائه محل اقامت و تجربه‌هایی از این دست، سفرتان را ارزان کنید.

آن‌ها شوید. این گروه‌ها هر هفته برنامه‌ای دارند و به خارج شهر می‌روند. در هنگامی که هنوز مدرسه‌ای هستید، می‌توانید شهرها و استان‌های دیگر را ببینید و با آدم‌هایشان آشنا شوید.

از لحاظ لوازم هم خرید یک سلسله وسایل ساده سفر، شامل کفش خوب، کوله و در مرحله بعدی یک چادر ضروری است. چادر را می‌توانند با دو سه تا از دوستانشان با هم تهیه کنند. به جای هزینه کردن برای یک تلفن همراه مدل بالاتر، می‌توانید وسایلی بگیرید که چندین سال از آن‌ها استفاده کنید. وسایلی بخرید که در دوران دانشگاه و در آینده به کارتان خواهد آمد.

اگر بخواهم بگویم از لحاظ جغرافیایی به کجا بروند، به فصل‌ها مربوط است. ما همیشه تعطیلات خاصی داریم و مثلاً اگر سه چهار روز تعطیل باشد، همه مردم راهی شمال می‌شوند. یعنی مشخص است که در تعطیلات مردم کجا می‌روند. ولی حرفم با بچه‌ها این است که شمال همیشه جذاب نیست. قدری دورتر فکر کنند. منظورم دور از لحاظ جغرافیایی نیست، بلکه به مقصدهای جذاب‌تر و ناشناخته‌تر، مثل کویر، سیستان و بلوچستان، چابهار و کردستان فکر کنند.

کردم و طی دو سه سالی که در ایتالیا بودم، به ده، دوازده کشور با هزینه کم سفر کردم.

**سفر رفتن چه امتیازاتی برایتان داشته است؟**

خیلی امتیازات. من اگر بخواهم خودم را با پیمان ۱۸ ساله مقایسه کنم، بعد از ۹ سال کاملاً یک آدم متفاوت هستم. وقتی که ۲۵ سالم شد، می‌دیدم که نسبت به هم‌سن‌وسال‌های خودم دیرتر عصبانی می‌شوم، بهتر مدیریت می‌کنم و خوب ارتباط می‌گیرم. من قبلاً آدمی ساکت و خجالتی بودم، ولی بعد از سفر متوجه شدم که چقدر خوب می‌توان با آدم‌ها حتی غریبه‌ها ارتباط برقرار کرد. بنابراین سفر در رفتارها و دیدگاه‌های من از هر نظر، به‌ویژه به لحاظ فرهنگی تغییر ایجاد کرد.

**به کسانی که در دبیرستان هستند، پیشنهاد می‌کنید به سفر بروند؟**

پیشنهاد می‌کنم خیلی سفر بروند و نترسند. در آن سن بزرگ‌ترین مسئله ترس از شناخت ناشناخته‌هاست که همیشه احساس می‌کنند شاید بهتر و لذت‌بخش‌تر باشد در همان محیط اولیه بمانند. ولی من به آن‌ها مژده می‌دهم که آنقدر تجربه‌های جدید لذت‌بخش است که دیگر نمی‌توانند در تعطیلاتشان یک جا بمانند.

**بچه‌ها سفر را از کجا آغاز کنند؟**

آن‌ها می‌توانند فراتر از اردوهای مدرسه‌ها می‌گذارند، می‌توانند در گروه‌های کوهنوردی شهرشان شرکت کنند که خیلی فضای سالمی هم دارند. این گروه‌های کوهنوردی گروه‌های سالمی هستند که حتی اگر دختر هم باشید، می‌توانید با خانواده وارد

#### معرفی وب‌گاه‌های مفید

[www.makanbin.com](http://www.makanbin.com)

مجموعه وب‌گاه‌های گردشگری ایران با تفکیک استان‌ها

[www.tourismiran.ir](http://www.tourismiran.ir)

پرتال جامع گردشگری - جاذبه‌های گردشگری ایران و خدمات گردشگری



# جراح آهنی

استفاده از روبات‌ها در جراحی دیگر یک داستان علمی تخیلی نیست و به واقعیت پیوسته است. بیش از ۱۰ سال از اولین جراحی روباتی می‌گذرد. در یک جراحی روباتیک بدون دستیار، جراح از طریق کنسول رایانه و بدون حضور بالای سر بیمار، توسط بازوهای روبات عمل را انجام می‌دهد. این شیوه به جراحان اجازه می‌دهد، از طریق یک ارتباط اینترنتی با پهنای باند بالا، بیمارانشان را در سراسر دنیا جراحی کنند. از فایده‌های این نوع جراحی می‌توان به دقت در عمل برش‌ها (یک فیلتر از انتقال لرزش‌های دست جراح جلوگیری می‌کند)، کوچک‌تر شدن محل برش (به دلیل کوچکی انگشتان روبات)، کاهش دوران بهبودی بعد از عمل و نبودن نیاز به حضور فیزیکی جراح اشاره کرد.

## کنسول

پزشک از طریق کنسول رایانه‌ای به طور غیرمستقیم به انجام عمل جراحی می‌پردازد. این محیط مجازی به پزشک امکان می‌دهد، برش‌ها و اندام‌ها را تا ۲۰ برابر بزرگ‌تر ببیند.

در این جراحی غیرمستقیم، پزشک با استفاده از کنسول به طور کامل بر جراحی تسلط دارد. زیرا روبات به طور مداوم اطلاعات مربوط به فشار، مقاومت، تعادل بیمار و دیگر داده‌ها را به پزشک منتقل می‌کند.



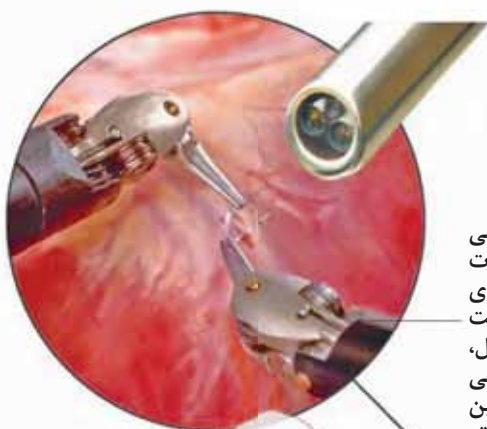
تعداد تقریبی جراحی‌های روباتیکی است که از زمان توسعه این فناوری از سال ۱۹۷۷ تاکنون انجام شده‌اند.





## روبات

دستورالعمل‌های جراح از طریق کنسول به روبات انتقال می‌یابد و روبات به‌طور دقیق آن‌ها را اجرا می‌کند. بازوهای روبات از انعطاف‌پذیری بالایی برخوردارند و قابلیت حمل و کار کردن با وسایل جراحی مورد نیاز را دارا هستند.



در جراحی روباتیک از حرکات شدید و لرزش‌های دست اثری نیست و به همین دلیل، میزان ایمنی جراحی در این روش بالاست.

وسایل جراحی مورد استفاده در مراحل گوناگون جراحی به آسانی جایگزین می‌شوند.

اندازه برش‌های لازم توسط هر یک از وسایل جراحی از شعاع یک مداد نیز کمتر است.

در طول جراحی روباتیک، پزشک یا پرستار به‌عنوان دستیار با جراح همکاری می‌کند.

۲۲۰۰

تعداد جراحان روباتیکی است که در حال حاضر در سراسر دنیا مشغول کارند.

## وسایل جراحی ویژه

بازوهای روبات قادر به نگهداشتن وسایل گوناگون جراحی، از چاقوهای مختلف و دوربین‌ها گرفته تا ابزار بخیه، گیره، سوزن و قیچی‌هاست.





# اخلاق قانون زندگی

تا امروز دانستیم یکی از حوزه‌های مورد تأکید دین ما اخلاق است که به‌خصوص در شکل اجتماعی‌اش ضرورتی دوجندانه دارد. و همچنین دانستیم که هدف از اخلاقی زیستن، تغییر شخصیت و ایجاد تحولی روحانی است؛ یعنی اخلاقی زیستن اقدامی در جهت کمال خویشتن است و در ادامه دانستیم که به دلیل تعاملات پیچیده‌ی امروزی که به دلیل حضور تکنولوژی در زندگی بشر مدرن پدید آمده، نیازمندی به اخلاق و توجه به آن گسترده و ضرورت بیشتری یافته است. در شماره قبل برخی اصول اخلاقی را در حوزه اجتماعی بررسی کردیم. اینک می‌خواهیم اخلاق را در حوزه یکی از تعاملات مهم یعنی در ارتباط با همسایگان پی بگیریم.

## اخلاق خمیرمایه اصلی

انسان موجودی اجتماعی است و در میان انبوهی از روابط ساده و پیچیده زندگی می‌کند. از لحظه‌ای که آدمی خانه‌اش را ترک می‌کند و پا به کوچه و خیابان می‌گذارد، با افراد زیادی برخورد و مراوده دارد؛ برخوردهایی در سطوح مختلف و در شکل‌هایی متفاوت. برخورد ما با شماری از افراد کوتاه و گذراست، مثل رابطه با کسانی که مثلاً در یک تاکسی برای مدتی کوتاه و طی مسافتی محدود با آن‌ها همراهیم، و یا مثل رابطه‌مان با دوستان صمیمی که غالباً به شکلی مستمر و طولانی با آن‌ها در تماسیم. در عین اختلافاتی که این نوع ارتباطات با یکدیگر دارند، اما تمامی آن‌ها در یک مورد خاص هم‌داستان‌اند؛ اینکه در همه آن‌ها به اخلاق نیاز داریم. چرا که اخلاق خمیرمایه اصلی روابط اجتماعی سالم است.

## ملاحظات اخلاقی

اگرچه در هر نوع رابطه‌ای باید ملاحظات اخلاقی ویژه‌ای را رعایت

کرد، اما پایمال نکردن حقوق، رعایت حق‌الناس، حفظ کرامت انسانی و رعایت احترام، اساس و بنیان هر نوع ارتباط اجتماعی است. این در حالی است که متأسفانه در جامعه امروز رعایت نکردن اخلاق در بعضی حوزه‌ها به شکل بحرانی خودنمایی می‌کند که یکی از وجوه آن، بی‌توجهی به حقوق همسایگی است. این حقوق که بیشتر جنبه اخلاقی دارد، در جامعه ما به تدریج رنگ باخته و به شدت کم‌رنگ شده است.

## حقوق همسایگی:

### رعایت حسن هم‌جواری

مهم‌ترین اصل اخلاقی در رابطه همسایگی، رعایت حسن هم‌جواری است. حسن هم‌جواری تنها یک اصطلاح سیاسی در ارتباط میان کشورها نیست، میان اهالی یک کوچه یا خیابان و یا مردم یک محله نیز مطرح است.

حسن هم‌جواری همان نیکی به همسایه و آزار نرساندن به اوست. خداوند در قرآن مجید فرمان داده است که به همسایگان

خود - هر که باشند و با هر مرام و مسلکی - نیکی کنیم: «به پدر و مادر خود نیکی کنید ... به همسایه خویشاوند و همسایه دور و بیگانه (نساء/ ۳۶). این اصل آن‌قدر اهمیت دارد که پیامبر - درود خدا بر او باد - عدم آزاررسانی به همسایه را شرط ایمان مؤمن معرفی فرموده و بیان می‌داشت: «هر کس به خداوند و روز جزا ایمان دارد، به همسایه خود آزار نرساند (حکیمی، ۱۳۹۱، ج ۹: ۷۶۵).

و می‌فرمود: «هر کسی همسایه‌اش از آزار و اذیت او آسوده نباشد، ایمان ندارد و مسلمان نیست.» (همان، ص ۷۶۴).

آری ما در ارتباط با همسایگان ملزم به رعایت پاره‌ای اصول اخلاقی هستیم که از مهم‌ترین آن‌ها خوبی کردن و آزار نرسانی به آن‌هاست. یعنی باید شیوه رفتاری را در پیش گیریم که:

اولاً، حتی‌المقدور به حال همسایه‌ها نیز مفید باشد و فقط به فکر خود و خانواده‌مان نباشیم.

ثانیاً، از انجام کارهایی که به همسایه‌ها آسیب می‌رساند، دوری گیریم؛ حتی



اخلاق و جوان  
حسین مظاهری  
شفیق



### مجموعه دو جلدی

#### «اخلاق و جوان»

جلد اول متشکل از چهار فصل است: «جوان و نیروهای کنترل کننده»، «مسئولیت جوانان»، «ازدواج» و «کار و کوشش». جلد دوم دارای ۳ فصل است و «غرائز و تمایلات»، «عفت و غیرت» و «استقلال فکری» را مورد اشاره و تحلیل قرار داده است.



و هر کس می‌تواند در ملک شخصی خود دخل و تصرف کند اما سر ظهر و یا پاسی از شب گذشته انجام چنین تعمیری که موجب سروصداست، فاقد وجه اخلاقی است و باید از آن پرهیز کرد.

■ داخل حیاط یا تراس دود کباب راه انداختن نیز عملی خلاف قانون نیست، اما وقتی همسایه مجبور است با وجود گرمای هوا، کولرش را خاموش کند تا دود کباب ما آزارش ندهد، مثلاً به دود یا بو حساسیت داشته باشد، بی‌ملاحظگی ما در این مورد روشن است که غیر اخلاقی است. بهتر است انجام این کارها به حضور در فضاهای بیرون از خانه موکول شود.

■ خواستن و تقاضا کردن چیزی از همسایه اشکال چندانی ندارد. اما اگر این کار به دفعات و به شکلی مستمر انجام شود، به شکلی که مزاحمت ایجاد کند، یا تقاضا در اموری باشد که معمولاً بین دو همسایه طرح چنین تقاضاهایی معمول نیست، نوعی همسایه‌آزاری به حساب می‌آید و باید اخلاق حفظ خواهد کرد نه قانون‌ها و این نکته‌ای مهم و قابل توجه است.

حسن هم‌جواری گاه به آن است که سختی و ناملایمانی که از سوی همسایه برای ما پیش می‌آید را تحمل کنیم. اگر بخواهیم روابط از هم نگسلد، باید صبور باشیم. باید با همسایه مدارا کرد، یعنی تا جایی که ممکن است، آزار و زحمت وی را تحمل کرد. به هر حال بدانیم تا زمانی که دوستی و ارتباط برقرار است، امید به اصلاح رفتار وی وجود دارد. بی‌توجهی و لجبازی مشکل را سخت‌تر و پیچیده‌تر می‌کند. امام سجاد - درود خدا بر او باد - در سخنی به پاره‌ای از حقوق همسایه‌ها که جزء - ۱۲۱ اخلاقی مؤثری دارند، اشاره کرده است: «ما حق همسایه آن است که در غیاب او آبرویش را حفظ کنی و در حضورش به او احترام بگذاری. اگر بر او ستمی رفت، یاری‌اش کنی... از لغزش‌هایش درگذری و با او به خوبی و بزرگواری معاشرت کنی (همان، ص ۹۲۱).

در تعامل با همسایگان جدا از رعایت قوانین باید پاره‌ای از ملاحظات اخلاقی را نیز رعایت کرد. فرضاً: ■ تعمیرات منزل جرم و غیرقانونی نیست

اگر این آزار به ظاهر کوچک باشد و به چشم نیاید. مثلاً وقتی در یک مجتمع آپارتمانی از پله‌ها بالا و پایین می‌رویم، باید بدانیم این مسیر مشترک است و باید در راه‌پله‌ها بی‌سروصدا و آهسته حرکت کنیم.

### حقوق اخلاقی همسایگان از نگاه پیامبر اکرم (ص)

■ اگر همسایه‌ای از تو کمک خواست، در شدت و سختی به او کمک کنی اگر نیازمند شد، به او کمک مالی کنی.

■ اگر خیر و خوبی به او رسید، به وی تبریک و شادباش بگویی. اگر بیمار شد، به عیادتش بروی.

■ اگر میوه‌ای خریدی مقداری از آن را به تعارف برای او بفرستی و اگر این کار را نمی‌کنی، میوه را پنهانی به خانه ببری تا چشمش به آن نخورد. فرزندت را نیز با آن میوه بیرون نفرستی تا فرزند همسایه را آزرده نسازی.

■ او را به بوی غذا پختن خود اذیت نکنی، مگر اینکه مقداری از آن غذا را برای او ببری.

۱. حکیمی، محمد رضا و... (۱۳۹۱). الجباه (ج ۹). انتشارات دلیل ما.  
۲. محمدی ری شهری، محمد (۱۳۷۹). میزان الحکمه. انتشارات دارالحدیث.

## نقش ماه

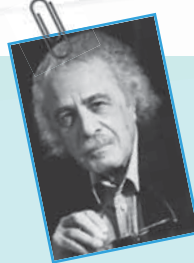


سید محمد حسین بهجت تبریزی، متخلص به شهریار از شاعران نامدار ایران زمین است که اشعار بسیاری در زبان فارسی و ترکی آذری از خود به جای گذاشته است. وی در سال ۱۲۸۵ در شهر تبریز به دنیا آمد. تحصیلات تکمیلی او در مدرسه دارالفنون طب و یا همان پزشکی امروز بود که به دلیل روحيات شاعری آن را نا تمام گذاشت. شاخص ترین شعر شهریار به زبان ترکی آذری «منظومه سلام بر حیدر بابا» است و غزل های او به زبان فارسی نیز بسیار مورد توجه است. شهریار در سال ۱۳۶۷ چشم از دنیا فرو بست و در مقبره الشعراي تبریز به خاک سپرده شد.

آمدی جانم به قربانت ولی حالا چرا  
بی وفا حالا که من افتاده ام از پا چرا  
نوشدارویی و بعد از مرگ سهراب آمدی  
سنگدل این زودتر می خواستی حالا چرا

عمر ما را مهلت امروز و فردای تو نیست  
من که یک امروز مهمان توام فردا چرا  
نازنینا ما به ناز تو جوانی داده ایم  
دیگر اکنون با جوانان ناز کن با ما چرا  
وہ کہ با این عمرهای کوتاه بی اعتبار  
اینهمه غافل شدن از چون منی شیدا چرا  
شور فرهادم بپرسش سر به زیر افکنده بود  
ای لب شیرین جواب تلخ سربالا چرا  
ای شب هجران که یک دم در تو چشم من نخفت  
اینقدر با بخت خواب آلود من لالا چرا  
آسمان چون جمع مشتاقان پریشان می کند  
در شگفتم من نمی باشد ز هم دنیا چرا  
در خزان هجر گل ای بلبل طبع حزین  
خامشی شرط وفاداری بود غوغا چرا  
شهریارا بی حبیب خود نمی کردی سفر  
این سفر راه قیامت می روی تنها چرا

به قلم مجید سعید اکبری



## طوفان زده

خانمان سوز بود آتش آهی گاهی  
ناله ای می شکند پشت سپاهی گاهی

گر مقدر بشود سلک سلاطین پوید  
سالک بی خبر خفته به راهی گاهی

قصه یوسف و آن قوم چه خوش پندی بود  
به عزیزی رسد افتاده به چاهی گاهی

هستی ام سوختی از یک نظر ای اختر عشق  
آتش افروز شود برق نگاهی گاهی

روشنی بخش از آنم که بسوزم چون شمع  
رو سپیدی بود از بخت سیاهی گاهی

زرد رویی نبود عیب، مرانم از کوی  
جلوه بر قریه دهد، خرمن کاهی گاهی

دارم امید که با گریه دلت نرم کنم  
بهر طوفان زده، سنگی است پناهی گاهی

زنده یاد معین کرمانشاهی

## در آینه

ادکلن های متفاوت  
بی تفاوت از کنار هم می گذرند  
عطر سلامی نمی شنوی!

انسان امروزی در روند مدرن شدن بسیاری از سنت ها را کنار گذاشته است. یکی از این سنت ها که در فرهنگ ایرانی و اسلامی ما وجود دارد، توجه و همدلی به دوستان است. در این شعر سلام به شکل مجاز به همین توجه داشتن اشاره دارد.

شاعر با آوردن واژه «ادکلن» که یک واژه اروپایی است، در مقابل عطر که کلمه ای ایرانی است، گذر از سنت به سوی مدرنیته را نشان می دهد؛ مدرنیته ای که حتی عطر سلامی هم از آن شنیده نمی شود.

علاوه بر زیبایی که شعر در معنا دارد، با آوردن دو کلمه «متفاوت» و «تفاوت» در کنار یکدیگر که نوعی هم ریشگی دارند، شعر دارای زیبایی ظاهری و لفظی نیز شده است. این شعر برگرفته از کتاب «ترانکها» اثر غلامرضا کافی است.

به قلم مریم ترنج





## عشق



با خنده اگر از من بازنده گذشته  
شادم که مرا دیده و با خنده گذشته!  
بخشیده ام او را به رقیب و نتوان گفت  
از آنچه به روز من بخشنده گذشته  
از دست کج رهگذر باغ، گذشتیم  
سببی اگر از شاخه‌ی ما کنده، گذشته  
گفتیم: «در آینده هم از عشق توان گفت»  
آنقدر نگفتیم! که آینده گذشته  
هرکس که به حال من دلباخته خندید  
با خنده رسیده ست و سرافکنده گذشته  
گفتی سر تو باز بجنگم ولی افسوس  
عمری ست قمار از من بازنده گذشته...

حسین زمشهی

## پندنامه

بسیار فرق است میان آنچه گل پرورد با آنچه دل پرورد. اگر آنچه گل پرورد به مُلک جهان خُرد، آنچه دل پرورد، به مُلک جان خُرد. بی جان، جهان یک نان نیرزد. جان، بی جهان یک نفس هردو جهان ارزد.

مرموزات اسدی در مرموزات داوردی • نجم‌الدین رازی

## خاطره بارانی

در یکی از انجمن‌های ادبی از ما دعوت کردند که پشت تریبون برویم و شعری بخوانیم. ما که دست و پایمان را گم کرده بودیم، می‌خواستیم از خواندن شعر طفره برویم. «مرتضی فرحیان» که در آن جلسه حضور داشت، گفت: نترس! برو شعرت را بخوان، از این بدترهایش را هم خوانده‌اند.

کمال تحجب • عمران صلاحی

## رفتم ولی



خود را شبی در آینه دیدم دلم گرفت  
از فکر اینکه قد نکشیدم دلم گرفت  
از فکر اینکه بال و پری داشتم ولی  
بالاخر از خودم نپردم دلم گرفت  
از اینکه با تمام پس انداز عمر خود  
حتی ستاره‌ای نخریدم دلم گرفت  
کم کم به سطح آینه ام برف می‌نشست  
دستی بر آن سپید کشیدم دلم گرفت  
دنبال کودکی که در آن سوی برف بود  
رفتم ولی به او نرسیدم دلم گرفت  
نقاشی ام تمام شد و زنگ خانه خورد  
من هیچ خانه‌ای نکشیدم دلم گرفت

مهرداد نقایی

## یه مسجد قدیمی



چی بهتر از زمزمه‌های عاشقونه با تو؟  
قسم به لحظه اذن که دوس دارم صداتو

به شوق پر کشیدنه که پا می‌شم دوباره  
دلم یه ذره‌س واسه خورشید تو بی‌قراره

نذار تو موج بی‌کرانه گم بشم، صدام کن!  
ساحل امن من شو از همه‌ها جدام کن!

گاهی به گنجشکا می‌گی تو گوش من صدات شن  
گاهی سکوت چشمه‌ای، جاری آب روشن

یه روز تو ایوون، تو ترانه‌های یاکریمی  
یه روز اذن ظهری از یه مسجد قدیمی

صدات میاد حتی اگه همه‌ها نذارن  
فرشته‌ها صدای خوبتو برام میارن

چی بهتر از زمزمه‌های عاشقونه با تو  
قسم به لحظه اذن که دوس دارم صداتو

فرید یوسفی

## آخر قصه



کسی به یاری چشمان تر نمی‌آید  
تحملی هم از این شانه بر نمی‌آید

تو نیستی و جهان من از سکوت پراست  
و از زمین و زمان حرف در نمی‌آید

به حد گفتن حالت، فقط جواب بده  
چقدر نامه نوشتم، مگر نمی‌آید؟

چقدر زخم زبان از غریبه‌ها بخورم  
چقدر بشنوم این را «اگر نمی‌آید...»

پرنده‌ای که تویی آن طرف‌تر از قاف است  
به بوی سوختن بال و پر نمی‌آید

بیا و آخر این قصه را خودت بنویس  
و خط تیره بکش روی هر نمی‌آید

ساجده چهارپور

## پلی به گذشته

ابوالنجم احمد بن قوص بن احمد منوچهری دامغانی در یکی از سال‌های نیمه دوم قرن چهارم هجری به دنیا آمد. اوایل زندگی او به تحصیل زبان و ادب عربی گذشت و این آشنایی بر شعر او تأثیر فراوان گذاشت. منوچهری در وصف طبیعت چیره دست است و این‌گونه مضامین را بیشتر در نوع خاصی از شعر به نام «مسمط» که خود در زبان فارسی متداول کرده، بکار برده است. در شعر زیر منوچهری به نامهربانی روزگار اشاره می‌کند که با نوع بشر سر سازگاری ندارد:

جهانا چه بد مهر و بدخو جهانی  
چو آشفته بازار بازارگانی

به درد کسان صابری اندر و تو  
به بدنامی خویش هم‌داستانی

به هر کار کردم ترا آزمایش  
سراسر فریبی، سراسر زیانی

خوری خلق را و دهانت نبینم  
خورنده ندیدم بدین بی‌دهانی

ستانی همی زندگانی زمردم  
ازیرا درازت بود زندگانی

نباشد کسی خالی از آفت تو  
مگر کتفاقی کند آسمانی

تو هر چند زشتی کنی بیش با ما  
شود بیشتر با تومان مهربانی

به‌قلم بابک نبی





## مکتوب

«برای آسمان» مجموعه‌ای از شعرهای سپید و غالباً کوتاه است که با زبان ساده و صمیمی به شرح و تصویرسازی از آسمان می‌پردازد. در بیشتر شعرهای کتاب، شاعر همچو سالکی در جست‌وجوی روزه‌های نور در دل تاریکی است که در نهایت راهنما و چراغ راه خود را در واژه‌های شعر می‌یابد. شاعر در این کتاب پلی میان شعر و دل آسمان تاریک و اخترشناسی ایجاد کرده است. این کتاب سروده‌ی فرناز شهیدثالث است که «نشر مایا» آن را منتشر کرده است.

آسمان تسبیح می‌اندازد  
ستاره‌ها را  
دانه به دانه...  
ذکر «زیبایی» بر لب  
هر ستاره  
چراغی ست  
هر چراغ  
آموزگاری  
بر صفحه‌ی تاریک آسمان  
تا مرا و تو را  
به خواندن شگفتی‌ها  
راه نماید.

به قلم سمیرا نیک‌نوروزی

## یک در پنج

نظم هروری

از توسن غرور فرود آ که سرکش است  
اسبی سوار شو که توانی نگاه داشت

صائب تبریزی

من آن روزی که چون شبنم عزیز این چمن بودم  
تو ای باد سحرگاهی کجا در بوستان بودی؟

واعظ مرینی

قدم مگذار از پستی به بالا  
که بد افتادنی دارد بلندی!

نجیب کاشانی

رتبه‌ای در سربلندی نیست جز افتادگی  
هر که خود را کم ز ما می‌داند از ما بهتر است

صائب تبریزی

چرا ز غیر شکایت کنم که همچو حباب  
همیشه خانه خراب هوای خویشتم

## شعر بی مرز

لنگستون هیوز، شاعر و نویسنده‌ی سیاه‌پوست آمریکایی، در سال ۱۹۶۷ درگذشت. وی از چهره‌های نام‌آور ادبیات آمریکاست و شهرتش بیشتر به‌خاطر اعتراض به تبعیض نژادی است. هیوز در شعر از وزن و آهنگ موسیقی آمریکایی - آفریقایی به‌طرز هنرمندانه‌ای استفاده کرده است.

### رویا

به رویاهایت سخت درآویز  
که اگر بمیرند  
زندگی، پرنده‌ی بال شکسته‌ای ست  
بی‌قدرت پرواز!  
به رویاهایت سخت درآویز  
که اگر ترک کنی  
زندگی مزرعه‌ای بی‌ثمر است  
یخزده در میان برف‌ها.

به انتخاب سوزانم مصباحی



کیفم را پرت می‌کنم روی مبل و می‌گویم: «کبکت خروس می‌خونه بابا. چه خبره؟»  
چیزی را از روی میز برمی‌دارد و توی هوا تکان می‌دهد: «گفته بودم درست می‌شه، بفرما!»  
از جا بلند می‌شوم:  
- این چیه دیگه؟  
می‌روم کنارش، یک دسته قبض می‌دهد دستم. می‌خندد:  
- عمو ساکت کن!  
مادرم ریشه می‌رود. معلوم است باز همدست هستند.  
می‌پرسم: «از کجا آوردی؟»  
نگاهم نمی‌کند.

- تو به اونش دیگه کار نداشته باش بچه.  
کار نداشته باشم؟! پیداست کلکی سوار کرده که نمی‌خواهد توضیحی بدهد. می‌نشینم روی مبل کنار مادر و با صدایی که هر بار بلندتر می‌شود، چند بار می‌گویم: مامان! تا بالاخره سرش را بلند می‌کند: «وای! چیه هی مامان، مامان می‌کنی، نمی‌داری حواسم رو جمع کنم؟!»  
- تو می‌دونی جریان این قبض‌ها چیه؟  
مداد را می‌برد لابه‌لای موهای فرش و می‌گوید: «به کفش سنتی هندی چی می‌گن؟ یک، دو، سه، چار، پنج حرفه.»  
پدر سر می‌چرخاند:

- هیچ کدوم از حرف‌هاش در نیومده؟  
بعد از روی مبل بلند می‌شود، دو عدسی عینک را که با بند شفاف مثل گوشی پزشکی از روی شانه‌هایش افتاده روی سینه‌اش، می‌چسباند به هم و می‌آید بالای سر مادر، خم می‌شود، نگاهی می‌اندازد، انگشت می‌گذارد روی روزنامه:  
- ببین! اول این هفت حرفی عمودی رو بنویس لایروبی، ...  
خب، بذار ببینم این سه حرفی هم می‌شه...  
داد می‌زنم: «با شماها هستم، چرا واسه خودتون بازی می‌کنین؟»

پدر کف دست‌ها را می‌زند به هم: «خب برم یه جای دبش بذارم، صبحونه بخوریم. تو هم نیمرو می‌خوری بچه؟ اون داداش تنبلیت رو هم بیدار کن.»  
می‌رود سمت آشپزخانه. صدای آبی که می‌ریزد توی کتری، موزیک ترانه‌ای می‌شود که شروع کرده. مادر داد می‌زند: «علی! چیز رو بخون... آتشی ز کاروان...»  
بی‌خود منتظر جواب نشسته‌ام. ترانه‌های درخواستی بخش صبح‌گاهی شروع شده و کسی حواسش به من نیست. از روی مبل بلند می‌شوم. مادر می‌گوید: «آیدا! بدو به بابات بگو بازم سفیده و زرده رو قاطی نکنه.»  
باز شانسم را امتحان می‌کنم:

- مامان چرا نمی‌گی اینا رو از کجا آورده؟  
سرش را مثل دخترکی لجباز کج می‌کند و لبخند می‌زند:  
- تو چرا نمی‌گی کفش سنتی هندی چیه؟ خب لابد نمی‌دونی.  
کیفم را برمی‌دارم و از جلوی آشپزخانه که رد می‌شوم، داد می‌زنم: «بابا، قاطی نکن!»  
آوازش را قطع می‌کند و می‌گوید: «کجاش رو قاطی کردم؟ تو

## دزد

وارد خانه که می‌شوم، اثری از حال و هوای دیشب نیست. از جواب سلام بلندبالای پدرم پیداست باز راهی برای شکست دادن عمو پیدا کرده. هفته پیش که گفت: «درست می‌شه، یه راهی پیدا می‌کنم»، هیچ تعجب نکردم. این جواب همیشگی پدرم است به همه مشکلات. فرقی نمی‌کند، از سوختن لامپ چراغ مطالعه با او حرف بزنی یا به پایان رسیدن منابع سوخت فسیلی. همیشه جواب همین است: «درست می‌شه، یه راهی پیدا می‌کنم.» بیشتر وقت‌ها بله، اما گاهی هم اسبی به تو می‌دهد که به خر خودت راضی باشی!

از وقتی یادم می‌آید، دو برادر پشت محله‌هاشان سنگر گرفته‌اند و با هم می‌جنگند. جنگ که نه، کل کل کردن خنده‌دار، شبیه دعوی دو پسر بچه که پز اسباب‌بازی‌هاشان را به هم می‌دهند؛ نه دعوی دو برادر سر ارث و میراث. ارثی هم ندارند. تکلیفش را سال‌ها پیش که پدر بزرگ مرده مشخص کرده‌اند. دو پسر و یک دختر، خانه و تاکستان و خلاصه دار و ندار پدرشان را می‌فروشد و تقسیم می‌کنند بین خودشان. دیگر نه از تاک نشان می‌ماند، نه از تاک‌نشان! پول خانه و کاشانه خودشان را هم می‌گذارند روی ارثیه و یالله! از همدان راه می‌افتند سمت تهران. شوهر عمه‌ام حوالی امام‌زاده عبدالله خانه‌ای می‌گیرد و کم‌کم می‌زند توی کار چوب. می‌گویند با چهار تا تیر و تخته توی کارگاهی فسقلی شروع می‌کند، اما حالا برای خودش انبار چوب و دم و دستگاهی دارد که اگر بگویی آقا احسان رفته مغازه؟ عمه پشت چشم نازک می‌کند و می‌گوید: نمایشگاه مبل...

حکایت خانه خریدن پدر و عمو را هم سی‌صد بار از عمو شنیده‌ام. سی‌صد بار اغراق است، ولی دست کم به تعداد اتفاقات جدیدی که توی محله ما افتاده، گفته: «صد بار بهش گفتم آپارتمان به درد من و تو که تسوی خونه‌های حیاط‌دار زندگی کردیم، نمی‌خوره برادر من. برداشتم بردمش شهرک، خونه نشونش دادم عین قصر. گفتم این خونه‌ها رو مهندسای آمریکایی ساختن. واسه همین بهش می‌گن شهرک غرب. اینجا خوش آب‌وهواست، دار و درخت داره. چی گفت؟ هیچی، مسخره‌بازی درآورد که اینجا تهرونه یا کویر لوت؟ گفتم اشتباه نکن داداش، اینجا بشینیم، انگاری نشستیم روی گنج، چی کرد؟ هرهر خندید که لابد اون سگی هم که داره اونجا پرسه می‌زنه، نگهبان گنج ماست.»



می‌گذارد کنار دستم. دستش را می‌گیرم:  
 - بابا بگو دیگه! جریان چیه؟ قبض‌ها رو از کجا آوردی؟  
 - ما چند ساله توی این محل زندگی می‌کنیم؟  
 - سی سال.  
 - از روزی که یادته اینجا چه‌قدر تغییر کرده؟ از اول اولش بگو.  
 - که چی بشه؟  
 - که یادت بیاد، هر بلایی دلشون خواست سر این محله آوردن.  
 تبدیلیش کردن به بازار مکاره و هیچی نگفتیم.  
 - چی باید می‌گفتین؟ تهرون کلان‌شهره. خیابونای وسیع  
 لازمه، مترو لازمه، برج لازمه. اینا بلا نیستن، ضرورتای زندگی  
 شهری هستن. مادرم می‌خندد و رو به پدر می‌گوید: «چه‌قدر  
 شبیه تلویزیون حرف می‌زنه! کلان‌شهره... ضرورتای زندگی  
 شهری... هاها...»  
 اخم می‌کنم. از جا بلند می‌شوم:  
 - تقصیر منه که دارم با شما دو تا حرف می‌زنم.  
 پدر می‌خندد:  
 - خوشا باغی شغالتش می‌کند قهر...  
 مادر می‌گوید: «با ما حرف زن، برو با اون حرف بز.»  
 سر می‌چرخانم:  
 - با کی؟  
 به پنجره آشپزخانه اشاره می‌کند.  
 - اون کفتری که نشسته لب پنجره!  
 دو نفری می‌خندند. کف دست‌ها را می‌گذارم روی میز و  
 چشم‌هایم را گرد می‌کنم:  
 - بابا! واسه آخرین بار ازت می‌پرسم، قبض‌ها رو از کجا آوردی؟  
 مادر دو تقه می‌زند به میز.  
 - ماشاءالله! به خدا این باید می‌رفت هنرپیشه می‌شد. چه اداها  
 بلده، نه علی؟  
 پدر می‌خندد.  
 - آره، جون می‌ده واسه نقش بازجو!  
 بعد ناگهان جدی می‌شود.  
 - ببین بچه! اگه چهل سال پیش، محله گیشای امروز رو به

هنوز توی این دنیا نبودی من این ترانه رو می‌خوندم بچه!»  
 جواب نمی‌دهم. می‌روم سمت راهرو. تا وارد اتاق می‌شوم،  
 صدای گریه بچه می‌پیچد توی گوشم. معلوم نیست معمار این  
 آپارتمان بیسن واحد ما و واحد مجاور، دیوار کشیده یا پرده  
 توری. برمی‌گردم توی سالن، دست‌ها را می‌زنم به کمر:  
 - آخه این چه وضعیه؟! شب تا صبح ناله مریضا، حالا هم ضجه  
 بچه شیرین خانم...

مادر سرش را از روی روزنامه بلند می‌کند: «واه وا! تو به کی  
 رفتی آیدا؟ چه‌قدر بداخلاقی. بجه‌س دیگه. سرباز نیست که  
 خبردار وایسه.»

می‌روم توی آشپزخانه و می‌نشینم روی صندلی پشت میز.  
 چشمم به دست‌های پدر است. مثل بچه‌ای که با کاغذ رنگی  
 کاردستی درست می‌کند، هر تکه نان را به شکلی می‌برد. یکی  
 بیضی، یکی مربع، یکی دایره، یکی مثلث، باز از اول. می‌گویم:  
 «بابا! نگفتی قبض‌ها رو از کجا آوردی.»

هم‌سن همین بچه بودی، اواخر جنگ بود. داشتیم از خونه  
 خاله‌ات برمی‌گشتیم تهرون. توی گردنه اسداباد برف اومده  
 بود تا اینجا. با دست یک وجب بالای زانو را نشان می‌دهد. یک  
 مربع برشته را جوری با اخم می‌دهد دستم، انگار هنوز معلم  
 هندسه است و من شاگردش هستم و باید مساحت مربع را  
 حساب کنم. ادامه می‌دهد: «آره. موندیم توی جاده. گریه‌ای  
 می‌کردی که نگو. از اولش هم بدقلق بودی. یه گریه می‌گم،  
 یه گریه می‌شنوی. اما هیچکی اخم نکرد. تازه چند نفر اومدن  
 نوبتی بغلت کردن، وسط اتوبوس قدم زدن که آروم بشی.»  
 - خب که چی؟ یعنی الان باید برم بچه شیرین خانم رو بغل  
 کنم، قدم بزدم که آروم بشه؟

- نه! بشین پیش من اخم کن، نق بز... آرش بیدار نشد؟...  
 عجب شیئی بود. مونده بودیم توی جاده. همه خسته و گرسنه.  
 یه بنده‌خدایی که کرمانشاه سوار اتوبوس شده بود، چهار پنج  
 بسته نون برنجی خریده بود واسه سوغات. همه رو باز کرد،  
 پخش کرد بین مردم.

می‌خندم. پدر قیچی را می‌گذارد توی کشو و با تعجب نگاهم  
 می‌کند:

- کجاش خنده داشت؟

- اون جاش که طرف وسط توپ و تانک و خمپاره فکر سوغاتی  
 بوده. اگه من بودم، فقط جونم رو برمی‌داشتم و می‌زدم به  
 چاک. سوغاتی؟! هه‌هه!

- خدا رو شکر که تو نبودی، وگرنه الان نقشه ایران شبیه یه  
 گربه ناقص‌الخلقه شده بود؛ نه سر داشت و نه دم!

می‌رود کنار گاز و به آوازش ادامه می‌دهد. دست زیر چانه  
 می‌نشینم و فکر می‌کنم عجله‌ای نیست، بالاخره می‌گوید  
 قبض‌ها از کجا آمده. از وقتی پارکبان‌ها توی خیابان ما هم  
 می‌چرخند، عمو هر بار آمده یک چیزی گفته. آخرین بار کلی  
 خندید و گفت: «آدم بره سینما و تیاتر خرجش کمتره. بلیت  
 ورودی خونه شما خیلی گرون در می‌یاد! صد بار بهش گفتم...»  
 پدر داد می‌زند: «پروین! بیا دیگه...» و ظرف نیمرو را می‌گذارد  
 روی میز. اَلیمو و روغن زیتون می‌ریزد روی گوجه و خیار،



خواب می‌دیدم، حتماً با وحشت از خواب می‌پریدم! اما حالا اینجام. پس باید یه فکری به حال خودم بکنم.

– اینا جواب من نیست، قبض‌ها رو از کجا آوردی؟

– دزدیدم!

– دزدیدی؟!

مادر میز را جمع می‌کند و نخودی می‌خندد.

پدرم را تصور می‌کنم که وقتی مرد پارکبان مثل همیشه آمده توی حیاط که آبی به سر و صورتش بزند، رفته سراغ ساکش و یواشکی یک دسته قبض برداشته و چپانده توی جیبش. می‌روم توی اتاق آرش، صدایش می‌زنم. سرش را می‌برد زیر بالش و پشتش را می‌کند به من.

– برو بخواب بابا! مگه شبکار نبودى؟

بالش را برمی‌دارم. ده بار می‌گویم آرش تا بالاخره برمی‌گردد و چشم‌ها را باز می‌کند. تند تند ماجرا را برایش تعریف می‌کنم. می‌خندد. ملافه را می‌کشد روی سرش.

– دمش گرم! آخرش عمو په کاری کرد که برادرش شد دزد! فکر می‌کنم آرش قطعاً بچه پدر و مادرم است؛ مثل آن‌ها بی‌خیال و خوش‌خنده. اما من ممکن است سراسراهی باشم. می‌گویم: «الان وقت مسخره‌بازی نیست، پاشو.»

ملافه را کنار می‌زند، می‌نشیند.

– ای بابا! چی می‌گی کلانتر؟ خب راست می‌گم دیگه! مگه یادت نیست عمو با چه ژستی از آب‌وهوای محله‌شون تعریف می‌کرد؟ تابستون که بود می‌گفت بیابن باغای اطرافمون پر از میوه‌س. زمستون که می‌شد، می‌گفت بچه‌ها رو بردار بیا اینجا یه کم برف ببین. سمت شما که از این چیزا خبری نیست!

یادم بود. آن روز توی محل ما فقط آن قدری برف آمده بود که انگار یکی نمکدان دستش گرفته و پاشیده روی خاک یا جعبه پودر رختشویی کسی پاره شده، ریخته روی آسفالت! می‌گویم: «آره، ولی اینم یادمه که بابا به عمو می‌گفت نذار بچه‌ها برن توی اون بیابون بازی کنن، خطرناکه. همش می‌گفت ته خیابون ما بسته‌س و جز آدمای درست و حسابی محل، کسی توش رفت‌وآمد نمی‌کنه. اما محل شما بیابونه، سر و صاحب نداره. جز سگ و هزار جور دزد و قاچاقچی کسی توش نیست.»

آرش می‌خندد.

– خب نگران برادرزاده‌هاش بوده. آدم‌ربایی و قاچاق انسان شوخی نیست!

می‌نشینم لبه تخت.

– آدرس دادن بابا یادته؟ گیشا، خیابون کانال، همون خیابونی که رودخونه توشه. تازه بعدش هم می‌گفت باید بیای سمت بالای رودخونه، یه وقت نری پایین! چنان تأکید می‌کرد انگار کدخدای ده بالاست و با کدخدای ده پایین سر سهمیه آب اختلاف دارن و نگرانه فامیلاش اشتباهی برن ده پایین و کشاورزا با بیل بیفتن به جونشون و بلوا به پا بشه!

آرش هیجان‌زده می‌شود.

– اون سال که مامان همه رو گذاشت سر کار چه قدر خندیدیم!

به عمه اینا گفت سیزده‌بدر بیابن خونه ما تا عصر بریم سبزه‌ها رو بندازیم توی رودخونه!... اونام اومدن. به هوای پیک‌نیک، بردشون دم کانال و گفت: خب! حالا نفری هفت تا سنگ بردارین، واسه هر کدوم یه نیت کنین و بندازین توی رودخونه!... ای خدا!... رودخونه!... رودخونه چی بود آخه؟

یادم نیست چند سال گذشت تا آن مثلاً رودخانه محله را با سنگ و سیمان و بتون پوشانند، آسفالتش کردند و خلاص. بعد هم پاساژ علم کردند. روزهای اول که مرکز خرید راه افتاد، پدر خیلی خوش‌حال بود. به هر که می‌رسید، می‌گفت: «گیشا دیگه کاملاً خودکفا شده. کفش و لباس که هیچ، فکر کنم واسه خرید عروسی آرش و جهیزیه آیدا هم لازم نیست بریم جای دیگه!» اما کم‌کم از شلوغی کلافه شد. یک شب که با هم رفته بودیم قدم بزنیم، با دیدن مردمی که روی پله‌های ورودی پاساژ نشسته بودند به خوردن هات‌داگ و پیکوپیتزا، گفت: «یه انگور و صد زنبور!»

پدر که سال‌ها با ویژگی بی‌همتای بن‌بست بودن گیشا پُر داده بود، روزی که تاج افتخار را از سر محله برداشتند و انتهای خیابان را باز کردند تا راه پیدا کند به اتوبان حکیم، مثل پادشاه شکست‌خورده‌ای که ناگهان می‌بیند مملکتش دست دشمن افتاده و کم‌مانده قصر خودش را هم تصرف کنند، چند روز از خانه بیرون نرفت. ساکت نشست و به حیاط زل زد. لابد به روزهایی فکر می‌کرد که انگشتش را توی هوا تکان می‌داد و با گردن افراشته می‌گفت: «درسته که گیشا فقط یه خیابونه، ولی هرچی هست مال اهالی گیشاست و بس! گذر هیچ آدم بی‌ربطی اینجا نمی‌افته.» بعد از چند روز رفت بیرون و وقتی برگشت گفت: «نه آفتاب از این داغ‌تر می‌شه، نه قنبر از این سیاه‌تر.»

می‌گویم: «از رودخونه جالب‌تر برج میلاد بود. عمو گفت اگه زلزله بیاد، برج می‌افته روی خونه‌های شما. بابا گفت اگه تهران زلزله بیاد، همه یه جا می‌میرن. خوشا به حال اونایی که زیر نماد شهرشون دفن می‌شن!»

چنان از خنده روده‌پُر شده‌ایم که انگار نه انگار هنوز نمی‌دانیم یک دسته قبض چه‌طور آمده توی خانه ما!

از روی تخت بلند می‌شوم.

– بیا بریم تو بپرس. همه‌چی رو به تو می‌گه، به من همش جواب سربالا می‌ده.

– بس که جدی و بداخلاقی کلانتر!

از اتاق می‌روم بیرون. آرش پشت سرم می‌آید و رو به پدر می‌گوید: «آقای ستوده! ما از همه‌چیز خبر داریم، تا زنگ نزدیم به پلیس، خودتون به جرم‌تون اعتراف کنین!»

پدر دست‌ها را می‌برد بالا.

– جرمم اینه که هر کاری کردن هیچی نگفتم! مجازاتم اینه که باید خودم بلیت ورودی خونه‌ام رو پیش خرید کنم، وگرنه ممکنه داداشم و دیگران به جای دیدن ما برن سینما و تیاتر، شایدم باغ‌وحش!



## داستان‌های دور ریز

در حالی که بُغض کرده بود، داستان هیولا را هم در سطل آشغال انداخت و گفت: «این هم بهترین داستان دنیا نیست.» مگ تمام تعطیلات آخر هفته را به نوشتن داستان گذراند؛ داستان سگی که می‌توانست حرف بزند، داستان یک دلکد دوره‌گرد و داستان یک سفینه فضایی که در حیات آن‌ها فرود آمده بود ...

او داستان‌های زیادی را شروع کرد. اما هیچ‌کدام را نتوانست تمام کند. بعد از ظهر یکشنبه، در حالی که داستان دیگری را در سطل آشغال می‌انداخت، با خود گفت: «به نظرم این صدمین داستانی است که نوشته‌ام.» آن قدر عصبانی بود که مدادش را به گوشه‌ای پرت کرد. پیشانی‌اش را روی زمین گذاشت و با ناامیدی ناله کرد: «بی‌فایده است. با این وضع نمی‌توانم بهترین داستان دنیا را بنویسم.»

در همین موقع چشمش افتاد به کاغذی که زیر کمد لباس افتاده بود. دستش را دراز کرد و کاغذ را بیرون کشید. اولین داستانش بود. شاهزاده‌ای که دنبال پیراهن قرمز می‌گشت. مگ آن را دوباره خواند. ناگهان ایده تازه‌ای به ذهنش رسید. داستان را از جایی که ناتمام گذاشته بود، ادامه داد و تند تند شروع کرد به نوشتن. نوشتن را بعد از شام هم ادامه داد و همین‌طور دوشنبه موقع زنگ تفریح. تا این که سرانجام دوشنبه شب آخرین کلمه داستان‌اش را نوشت: «پایان»

بعد در حالی که از خوش حالی بالاپایین می‌پرید، فریاد زد: «جانمی‌جان! تماشا کردم.»

مطمئن نبود بهترین داستان دنیا باشد. اما خوشش آمده بود. با عجله از پله‌ها پایین دوید تا آن را برای خانواده‌اش بخواند. شروع کرد به خواندن از ابتدای داستان که تغییری هم نکرده بود. بعد ادامه داد: «... شاهزاده صدتا پیراهن کف اتاق خوابش ریخته بود، اما خبری از پیراهن دلخواش نبود. آن قدر عصبانی بود که تاج طلایی‌اش را پرت کرد زمین و زد زیر گریه: «لعنتی! انگار آب شده رفته توی زمین.»

از ناراحتی سرش را روی زمین گذاشت و مدتی به همان حال ماند. همین‌طور که یک طرف صورتش روی زمین بود، یک‌دفعه متوجه لباسی شد که زیر کمد افتاده بود. شاهزاده دست دراز کرد و لباس را بیرون آورد. پیراهن قرمز قشنگ‌اش بود که در تمام این مدت زیر کمد مخفی شده بود! پایان

پدر و مادر برایش دست زدند و نیک از خوش حالی جیغ کشید. پدر گفت: «تو واقعاً یک نویسنده‌ای.»

مگ داستان‌اش را بوسید و با خوش حالی پله‌ها را دوتا دوتا بالا رفت و خودش را به اتاق خواب رساند. کاغذهای سطل آشغال را روی زمین ریخت و شروع کرد به خواندن داستان‌هایی که مچاله کرده بود. بعضی را نگه می‌داشت، بعضی را نه. کمی بعد پدر برای «شب‌به‌خیر» آمد و پرسید: «اسم داستان شاهزاده را چی می‌گذاری؟»

مگ می‌خواست بگوید، بهترین داستان دنیا. اما وقتی به انبوه داستان‌های مچاله شده‌اش نگاه کرد که هنوز نخونده بود، آهسته گفت: «بهترین داستان، تا این‌جا»

مارسیه آبوف / ترجمه: حبیب یوسف‌زاده / «مگ» بعد از تعطیلی مدرسه یک نفس تا خانه دوید و همین که وارد اتاق شد، فریاد زد: «بیست! بیست! بابا ببین بیست گرفته‌ام.»

بعد، ورقه‌ی انشای خود را جلوی چشم‌های پدر گرفت و گفت: «خانم معلم تشویقم کرد. گفت نویسنده خیلی خوبی هستم. شاید هم وقتی بزرگ شدم، یک نویسنده واقعی بشوم!» پدر همین‌طور که مشغول انجام کاری با رایانه بود، بدون این که سر برگرداند گفت: «آفرین، عالی!»

مگ گفت: «نمی‌خواهم معطل کنم. همین الان اولین داستانم را شروع می‌کنم. اسمش هم بهترین داستان دنیاست. این را گفت و یکرست رفت به اتاق خوابش و با یک ماژیک روی مقوای بزرگی نوشت «نویسنده مشغول کار است. لطفاً مزاحم نشوید.» سپس مقوا را پشت در اتاق چسباند و مشغول نوشتن شد. هنوز چند خط ننوشته بود که برادر کوچکش «نیک» در را باز کرد: «می‌آیی بازی کنیم؟»

– مگر نمی‌بینی دارم می‌نویسم؟

– چی می‌نویسی؟

– بهترین داستان دنیا را. داستان یک شاهزاده زیباست که توی یک قصر قشنگ زندگی می‌کنه. به یک جشن باشکوه دعوت شده اما نمی‌تونه پیراهن قرمز دلخواش رو پیدا کنه. داره تمام قصر رو می‌گرده تا بفهمه چه کسی اونو برداشته.

– بعد چی میشه؟

– فعلاً چیزی به ذهن نمی‌رسه. بعداً به فکری براش می‌کنم. سپس در اتاق را به نیک نشان داد و گفت: «حالا برو بگذار به کارم برسم. نویسنده‌ها احتیاج به سکوت دارند.»

او دوباره به پشتی صندلی تکیه داد و فکر کرد؛ پیراهن قرمز کجا ممکن است باشد؟ آیا خواهر خبیث شاهزاده آن را دزدیده؟ آیا خدمت‌کار آن را قاطی رخت‌چرها گذاشته؟ آیا ملکه آن را به دخترعموی شاهزاده قرض داده؟ هیچ‌کدام از این ادامه‌ها برایش جالب نبودند. داستان نیمه‌تمام خود را توی سطل آشغال پرت کرد و پیش خود گفت: «این که نشد بهترین داستان دنیا.

باید یکی دیگر بنویسم.»

مادر که از سرکار برگشت، در اتاق مگ را زد: «شنیده‌ام داری داستان یک شاهزاده را می‌نویسی؟»

نه، قبلاً داشتم می‌نوشتیم. اما حالا دارم داستان وحشتناک‌ترین هیولای دنیا را می‌نویسم. سه متر قد داره، دندان‌هایش کپک زده‌اند و نفسش بوی فاضلاب می‌دهد. به خاطر بوی بدش هیچ هیولایی حاضر نیست باهاش دوست بشه.

– خوب، بعدش چی؟

– فعلاً نمی‌دونم، دارم درباره‌اش فکر می‌کنم.

– بسیار خوب، پس من می‌روم تا خانم نویسنده به کارش برسه. مگ باز هم از خودش پرسید «اصلاً کی دلش می‌خواد با یه هیولای بوگندو بازی کنه؟»

نشان عالی علم و فناوری جهان اسلام

# نشان مصطفی

جایزه مصطفی(ص) با مطالعه و بررسی ۳۰۰ جایزه علمی در جهان و مطابق با استانداردهای بین‌المللی طراحی شده و بیش از ۲۰۰ مرکز علمی در زمره نهادهای نامزدکننده‌ای هستند که با دبیرخانه جایزه همکاری دارند.

آثار ارسالی پس از ارزیابی اولیه، توسط کمیته‌های داوری تخصصی متشکل از استادان و دانشمندان برجسته مرتبط با حوزه آثار از کشورهای متفاوت و با توجه به ویژگی‌های برجسته آن‌ها و دامنه نفوذشان مورد بررسی قرار می‌گیرند.

پروفسور جکی یینگ، مدیرعامل و عضو هیئت علمی مؤسسه نانو فناوری و مهندسی زیستی از سنگاپور در زمینه علم و فناوری نانوزیستی و برای اثر برجسته خود «تولید سیستم دارویی خود انگیزشی» و پروفسور عمر یاغی از کشور اردن و عضو هیئت علمی دانشگاه کالیفرنیا برکلی در حوزه علم و فناوری نانو و برای اثر شاخص خود «طراحی نوع جدیدی از ترکیبات قالب‌های فلزی» برنده جایزه مصطفی(ص) در سال ۲۰۱۵ اعلام شدند. تأمین مالی جایزه مصطفی(ص) بدون اتکا به منابع دولتی است. با توجه به اینکه بخش عمده‌ای از مؤسسه‌های علمی جهان با سرمایه مردمی و موقوفات شکل گرفته‌اند که موجب استقلال عمل، استمرار منابع مالی و ثبات سیاست‌های آن‌ها شده است، لذا تمامی منابع مالی این جایزه نیز از محل منابع تدارک شده خیرین و موقوفات علمی تأمین شده است.

## تقویت علمی دانش‌آموزان جهان اسلام

جایزه مصطفی(ص) برای تقویت بنیه علمی جهان اسلام در سطوح متفاوت علمی،

را تحت پوشش قرار داد. برگزیدگان نخستین دوره اعطای جایزه مصطفی(ص)، چهارم دی‌ماه ۱۳۹۴ هم‌زمان با هفته وحدت، طی مراسمی باشکوه در تهران با حضور بیش از ۶۰ مهمان از ۲۵ کشور جهان شامل دانشمندان، پژوهشگران و فرهیختگان مورد تقدیر قرار گرفتند. رئیس «بانک توسعه اسلامی» (IDB) از عربستان سعودی، رئیس «آکادمی علوم جهان اسلام» (IAS) از اردن، رئیس «کمیته همکاری‌های علمی و فناوری» (OIC COMSTECH) و رئیس «بنیاد علمی اکو» (ECOSF) از پاکستان و مدیرکل «مرکز تحقیقاتی تاریخ، هنر و فرهنگ اسلامی» (IRCICA) از ترکیه، از جمله مهمانان برجسته مراسم اعطای جایزه مصطفی(ص) بودند.

این جایزه به احترام نام پیامبر مکرم اسلام(ص) و به دلیل تأکید بسیار آن حضرت بر علم‌آموزی، «مصطفی» به معنای برگزیده، نام‌گذاری شده است.

جایزه مصطفی(ص)؛ در راستای تجلیل از دانشمندان برجسته و زمینه‌سازی همکاری و توسعه علمی در جهان، جایزه مصطفی(ص) به عنوان یکی از نمادهای شایستگی و برتری علمی در سطح جهان در سال ۱۳۹۱ تصویب شد.

این جایزه که به صورت دوسالانه به دانشمندان و پژوهشگران برتر جهان اعطا می‌شود، به اثری نوآورانه در مرزهای دانش تعلق می‌گیرد که توسط افرادی شاخص در حوزه‌های علم و فناوری ارائه شده و زمینه‌ساز بهبود زندگی بشریت باشد. برگزیدگان جایزه، علاوه بر لوح و مدال جهانی مصطفی(ص)، با دریافت مبلغ ۵۰۰ هزار دلار که از محل پرداخت‌های خیرین و موقوفات علم و فناوری تأمین شده است، مورد تقدیر قرار می‌گیرند.

جایزه مصطفی(ص) در سال ۲۰۱۵، چهار حوزه علم و فناوری نانو، علم و فناوری زیستی و پزشکی، علم و فناوری اطلاعات و ارتباطات و تمامی زمینه‌های علم و فناوری







پروفسور عمر یانگی



پروفسور جکی یینگ



مراسم اهدای جوایز به برندگان

می‌یابند و با همکاری شبکه ۲ سیما، در برنامه‌ای به نوبت پخش می‌شوند. در مراسم معرفی برندگان این مسابقه قرار است از پروفسور جکی یینگ، یکی از دانشمندان برجسته جهان اسلام و برنده جایزه مصطفی (ص) در حوزه علم و فناوری نانو زیستی، تجلیل شود تا دانش‌آموزان از نزدیک با دانشمندان برجسته آشنا شوند.

پروفسور جکی یینگ که دومین دوره رویداد دانش‌آموزی جایزه مصطفی (ص) به گرامی‌داشت وی نام‌گذاری شده است، مدیرعامل و عضو هیئت علمی مؤسسه نانو فناوری و مهندسی زیستی از سنگاپور، در توسعه «سیستم‌های پاسخ محرک در انتقال کنترل شده دارو» به عنوان برنده جایزه مصطفی (ص) در حوزه علم و فناوری نانو زیستی انتخاب شده است.

«نمایش علمی» برگزار می‌شود. دانش‌آموزان باید در گروه‌های دو یا سه نفره، یک موضوع علمی را به دلخواه نمایش دهند و از کار خود فیلم بگیرند و آن را به دبیرخانه جایزه مصطفی (ص) ارسال کنند.

برای شرکت در این مسابقه، دانش‌آموزان می‌توانند با مراجعه به وبگاه [www.mustafaprizе.org](http://www.mustafaprizе.org) در بخش مسابقه دانش‌آموزی ثبت نام کنند و تا ۹۵/۱۲/۱۵ آثار خود را به دبیرخانه بفرستند.

پس از دریافت ویدیوهای ارسالی دانش‌آموزان توسط دبیرخانه، مراحل داوری آثار شروع می‌شود و در نهایت به ۱۰۰ اثر برگزیده ۱۰۰ سکه بهار آزادی اهدا خواهد شد.

در بخش داوری، از بین آثار ارسالی، ۵۰ اثر منتخب به بخش مسابقه تلویزیونی راه

رویدادهای گوناگونی را از دانش‌آموزی و دانشجویی تا سطوح بالای علمی پی‌ریزی کرده است. رویداد دانش‌آموزی جایزه مصطفی (ص) برای تقویت بنیه علمی دانش‌آموزان جهان اسلام، توسعه آگاهی عمومی درباره جایزه مصطفی (ص) ترویج علم، ایجاد یک نهضت علمی و اثرگذار و تحکیم خودباوری، بنیان‌گذاری شده است. اولین دوره مسابقه دانش‌آموزی نور، گرامی‌داشت دانشمند شهیر مسلمان، ابن هیشم در اردیبهشت ۱۳۹۵ با موضوع «فیزیک نور» برگزار شد. در این دوره از مسابقه نور بیش از ۱۱ هزار دانش‌آموز از سراسر کشور، بیش از دو هزار اثر به دبیرخانه جایزه مصطفی (ص) ارسال کردند که در نهایت به ۲۰۰ اثر برتر از طرف دبیرخانه، جایزه‌هایی اهدا شد.

دور دوم مسابقه دانش‌آموزی نور در مقطع دوره‌های اول و دوم متوسطه با موضوع





## توشه راه

قدیم‌ترها مسافران چیزی با خودشان داشتند به نام توشه راه. توی این توشه که از اسمش معلوم است که برای راه است، معمولاً نانی و پنیری بیش نبود. خیلی توشه آپشن‌داری که گیر می‌آوردی، فوق فوقش چهار تا گردو هم در آن پیدا می‌شد. با پیشرفت علوم و اختراع رستوران‌ها و مغازه‌های سرراهی، دیگر مسافران کمتر نگران گرسنگی و تشنگی راه شدند و نگرانی‌ها بیشتر به سمت درمان بعد از خوردن غذا در این رستوران‌ها سوق پیدا کرد! در واقع رستوران‌های بین راهی با دستیابی به آخرین متد مدیریت و گرفتن استانداردهای بین‌المللی ایزو چند هزار، یادشان می‌رفت که گوشت تازه بخورند و عمر حیوان مرحوم (که از هویتش اطلاعی در دست نیست!) معمولاً بعد از مرگ، بیشتر از زمان زندگی‌اش می‌شد. وجود این رستوران‌ها باعث رونق‌گیری مراکز اورژانس جاده‌ها شد. به طوری که مراجعه‌کننده مسموم بیشتر از مراجعه‌کننده مصدوم بود!

حالا زور بیشتری که به آدم می‌آید این است که در مراجعه بعدی که احتمالاً چند ماه یا سال بعد از فاجعه قبلی پیش می‌آید، تا می‌خواهی به کیفیت غذای قبلی رستوران اعتراض کنی، کارمند پشت دکل با لبخند زیبایی نوشته زیر منو را نشانت می‌دهد که: «با مدیریت جدید! حالا قشنگ معلوم است که این عبارت با مدیریت جدید قبل از به دنیا آمدن پدر شماروی کاغذ نقش بسته، ولی در نهایت باید بپذیری که آن مدیر قبلی بود که غذاهای رستوران‌اش از گوشت «اسمشو نبر!» درست می‌شد و در دوران مدیریت جدید صبح به صبح بره و گوساله است که به صف می‌ایستند تا غذای مشتریان محترم بشوند! شما دوباره غذا را می‌خوری، یعنی در واقع «گول» می‌خوری و باز هم همان آش و همان کاسه. با این تفاسیل من فکر می‌کنم آدم یا مسافرت نرود، یا اگر رفت از همان توشه مسافران عهد باستان استفاده کند تا اورژانس‌ها به جای پذیرایی از مسموم، بروند دنبال درمان دور از جان مصدوم.

بنده خرا

کتاب «مقررات و قوانین»، روی میز بود. تلفن زنگ زد. کسی که پشت میز بود، پشت تلفن حرف‌هایی زد که به نظر می‌رسید بیشتر از حد سلام و احوال‌پرسی معمولی است.

بعد از اتمام بیرون رفت. کتاب مقررات به تلفن گفت: تو چرا اجازه می‌دهی که آدم‌های پشت میز، به جای رعایت ضوابط، با رابطه بازی کار کنند؟

تلفن: برای اینکه من متخصص ارتباطات هستم. انسان‌ها به روابط و مهربانی نیاز دارند.

کتاب: من هم متخصص حقوق هستم، انسان‌ها حق و حقوقی هم دارند. با این رابطه بازی‌های تلفنی، حق مردم پایمال می‌شود.

تلفن: ببین آقای حقوقدان! تو آن قدر جدی و سخت‌گیری که هیچ‌کس به سراغت نمی‌آید. من اما پرچنب‌وجوش و مهربانم و همه مرا دوست دارند. همین رئیس که پشت میز است با من خیلی رقیق است و با تو جور نیست.

کتاب: برای اینکه خود ایشان تا استخدام شد، با دو تا مکالمه کوتاه، یکدفعه شد مدیر.

تلفن: ای کتاب جان! الان عصر سرعت و ارتباطات است. اگر همین تازه وارد می‌خواست با روش تو و از طریق مقررات، پیشرفت کند دست کم ۱۰ سال طول می‌کشید. اما من همین کار را در ۱۰ دقیقه انجام دادم. کتاب: و در ۱۰ دقیقه، مدیر کل لایق و متخصص قبلی را خانه نشین کردی.

تلفن: آن مدیر کل قبلی خیلی خشک و مقرراتی بود، خیلی از تلفن‌های مهم و توصیه‌های خاص را بی‌جواب می‌گذاشت که چی؟ که خلاف مقررات است. بجه‌ها تصمیم گرفتند بفرستندش به خانه‌اش که با خیال راحت بنشیند و کتاب‌های حقوقی بخواند و کیف کند.

## بحر طوبی

### انتخاب رشته

و سرانجام پس از این همه ایام رسیدیم به نزدیکی فرجام که نه سال ازین درس گذشته است، عجب زود! عجب Fast! رسیده ست زمانش که ازین پس بشود کار مشخص که در آینده معلم بشوم یا خلبان، nurse شوم یا ملوان، سمت و کالت بروم یا به جز آن؟ یا بنویسم غزل و شعر و رمان یا بشوم دکتر اعصاب و روان. الغرض امسال به هر حال حیاتی است به شدت قر و قاتی است، عجب بند و بساطی است. ولی از چه جهاتی است؟ از آن روست که بایست معین بکنم رشته تحصیلی خود را.

پدرم از سرکار آمد و فرمود برو تجربی آموز که فردا بشوی دکتر و جیبیت پر و نانت نشود آجر و الباقی عالم همه لنگ تو و منگ تو و هنگ تو و محتاج سرنگ تو و آن خط قشنگ تو شوند و همه سوی تو دوند و همگی صف بکشند و علنا

## مهم است

از دیدگاه یک نفر پیکان مهم است  
از دیدگاه یک نفر نیسان مهم است

دیوار فردای وطن از آجر ماست  
استنبولی را کج نکن، سیمان مهم است!

می‌گفت بابایم که آن یک روز کنکور  
اندازه کل دبیرستان مهم است

چه درس خوان باشی در این دنیا چه علاف  
آغاز تعطیلات تابستان مهم است!

هم درس، هم تفریح مال یک ترازوست  
این کفه‌ها با هم شود میزان مهم است

آقای ناظم گفت که ورزش مهم نیست؟!  
ترسیدم و گفتم بله قربان مهم است

ماشین برنامه، موتور می‌خواهد و سوخت  
ترمز نمی‌خواهد ولی فرمان مهم است

ما در سر خود نقشه‌های خوب داریم  
چون پیش ما آینده ایران مهم است..

شیرین سلیمانی

## من و بابام

بابای ما سال‌ها در اداره مدیر بوده است. وقتی هم باز نشسته شد، از بس به میزش علاقه‌مند بود، آن را به صورت مزایده خرید و به خانه آورد. حالا روزها پشت آن می‌نشیند و خانه را تبدیل به اداره کرده است. مامان ما هر وقت می‌خواهد سری به مامانش این‌ها بزند، باید مرخصی ساعتی رد کند. یک بار که می‌خواست برای سه روز به خانه خاله‌ام در اصفهان برود، بابای ما به شرط «تعیین جانشین قانونی» با درخواست او موافقت کرد که مامان ما کلاً منصرف شد. بابای ما گاهی ما را به سفرهای یک روزه در قالب سمینار می‌برد و در آنجا برایمان سخنرانی می‌کند؛ البته کیک و ساندیس هم می‌دهد. برای خواهرم که خواستگار می‌آید، مثل آزمون استخدام از او امتحان می‌گیرد. تا به حال هیچ خواستگاری نتوانسته در این آزمون‌ها نمره قبولی کسب کند. من هر وقت چیزی نیاز دارم، باید کتبا درخواست کنم و منتظر اقدامات مقتضی بمانم تا تأمین اعتبار بشود که گاهی نمی‌شود. مثلاً دیروز که به صورت مکتوب تقاضی ده هزار تومان شدم تا با خرید یک جلد کتاب، مخم را به زیور حکمت بیارایم، صفا با سودا در آمیخت و بلغم در خون فرو ریخت و با این پاسخ که کتاب گران است، فقط با پرداخت هزار تومان موافقت کرد تا با خرید یک عدد بستنی قیفی، خنکای پاستوریزه آن را در گرمای وجودم بریزم. چون مدیر خانه ما کمترین بودجه را به بخش فرهنگی و ورزشی اختصاص داده، هرگز با تقاضای من برای رفتن به باشگاه یا استخر موافقت نکرده است. زیرا این امور را اموری هزینه بر و غیرضروری می‌داند. همچنین چند روز پیش که تقاضایی مبنی بر پرداخت بیست هزار تومان برای تماشای تئاتر به ایشان تقدیم کردم در جواب نوشت: «نظر به اینکه انسان عاقل پول پای تئاتر نمی‌دهد. بهتر است تا جشنواره تئاتر صبر کنی تا به اتفاق برویم و تئاتر خیابانی مجانی تماشا کنیم!» این بود بابای ما

مصطفی مثنوی



## آموزش طنزنویسی

شخصیت‌های لطیفه‌ها از کجا می‌آیند

تیپ‌سازی در لطیفه‌ها

آسان‌ترین و پرکاربردترین شخصیت در لطیفه‌ها، شخصیت اغراق شده و تک بعدی است؛ مانند شخصیت‌های کاریکاتوری. این شخصیت‌ها یک بعد برجسته دارند که در لطیفه روی آن تاکید می‌شود. این شخصیت را «تیپ» می‌نامند. تیپ نمونه‌مثالی و اغراق شده یک ویژگی و رفتار خاص است و معمولاً در یک لطیفه دو تیپ متضاد رو به روی هم قرار می‌گیرند. به این لطیفه از سعدی دقت کنید:

روزی حاکمی ظالم از مرد پارسایی پرسید: «ثواب کدام عبادت از همه بیشتر است؟» پارسا گفت: «برای تو، خواب سر ظهر که مردم چند دقیقه‌ای از دست آزار و اذیت تو در امان باشند.»

تیپ‌های این لطیفه، همان شخصیت‌های معروف حاکم ظالم و پارسای زیرک و پرهیزکار هستند که در گفت‌وگویی که میانشان شکل می‌گیرد، لطیفه ساخته می‌شود. به این لطیفه از عیید زاکانی دقت کنید:

یک نفر مرغ پخته‌ای بر سفره خسیسی دید که هیچ‌کس برای خوردنش دست دراز نمی‌کرد.

روز دیگر به همان خانه برگشت و همان مرغ را سالم سر سفره دید.

تا چند روز همین‌طور مرغ را سر سفره می‌آوردند و سالم می‌بردند.

مرد گفت: «عمر این مرغ بعد از مرگ خیلی درازتر از عمرش در دوران زندگی‌اش است.» در این لطیفه هم با دو گانه خسیس و زیرک مواجه هستیم؛ دو تیپ کاریکاتوری که می‌توانند یک لطیفه را پایه‌ریزی کنند.

تمرین

۱. در این لطیفه از امثال و حکم دهخدا، تیپ‌های متضاد را پیدا کنید:  
حاکمی ظالم روزی از دروازه شهر بیرون می‌رفت. یکی را دید که بزغاله‌ای را خریده و با خود به شهر می‌برد.

حاکم گفت: «این بزغاله را چند خریده‌ای؟»

مرد گفت: «خانه‌ای داشتم، فروختم و این بزغاله را خریدم.»

حاکم گفت: «چقدر احمقی! یک خانه فروخته‌ای و با قیمتش یک بزغاله خریده‌ای؟!»

مرد جواب داد: «به لطف شما، سال بعد، همان خانه را به قیمت یک مرغ می‌خرم.»

۲. دو تیپ متضاد طراحی کنید و با آن‌ها یک لطیفه بنویسید.

## شاعر معاصر

آخرش یک روز شاعر می‌شوم  
توی کار شعر ماهر می‌شوم  
با تلاش و جد بیاموزم ادب  
در کلاس شعر مبصر می‌شوم  
صبح و شب در جعبه تلویزیون  
پشت هم با شعر ظاهر می‌شوم  
صاحب دیوان به قدر بار ده  
وانت و هفتاد قاطر می‌شوم  
مو نخواهد رفت لای درزشان  
من برای شعر واشر می‌شوم  
فتح خواهم کرد ملک شعر را  
شاعری بسیار نادر می‌شوم  
شعرهای ناب از بر می‌کنم  
معدن دُر و جواهر می‌شوم  
قله‌ها در انتظارم مانده‌اند  
خوب می‌دانم که قادر می‌شوم  
مطمئنم چند سال بعد، من  
شاعری خوب و معاصر می‌شوم!

عبدالله قمری

## حکایت‌هایی از رساله دلگشا- عیید

زاکانی

راست می‌گه‌ها!

سربازی را گفتند: «چرا به جنگ نروی؟» گفت: «به خدا سوگند که من یک تن از دشمنان را نشناسم و ایشان نیز مرا نشناسند، پس دشمنی میان ما چون صورت بندد؟!»

ان‌شالله

روزی جحی برای خرید درازگوشی به بازار مال‌فروشان می‌رفت و مردی پیش آمدش و پرسید: کجا می‌روی؟ گفت: به بازار می‌روم تا درازگوشی بخرم. گفتش: بگو «ان‌شالله». گفت: چه جای «ان‌شالله» باشد که خر در بازار و زر در کیسه من است! چون به بازار در آمد، زرش را بزدند و چون باز می‌گشت همان مرد برابرش آمد و پرسید: از کجا می‌آیی؟ گفت: ان‌شالله از بازار، ان‌شالله زرم را بدزدیدند ان‌شالله خری نخریدم و زیان دیده و تهی‌دست به خانه باز می‌گردم، ان‌شالله ...

علیرضا لبش





## بازیچه‌ها

داعشی‌ها خبائتی دارند  
دست درهرجنایتی دارند

دیو و ضحاک و اژدها حتی  
پیش این‌ها وجاهتی دارند

بدتر از غده‌های بدخیم‌اند  
این چنین شکل و حالتی دارند

قد یک گاو هم نمی‌فهمند  
کی به آدم شباهتی دارند

اینکه یکباره قد علم کردند  
شک ندارم، حکایتی دارند

دست پرورده شیاطین‌اند  
طبق فرمان، شرارتی دارند

مثل بازیچه‌ها پس ازچندی  
انقضایی و غایتی دارند

با توحش عجین و مأنوس‌اند  
باتعقل عداوتی دارند

از طریق همین بلاهتشان  
سود جویان تجارتی دارند

قتل و غارت، به نام دین داری!  
بوالعجایب وقاحتی دارند

فکر کردند با پُکاندن خود  
بعدِ مردن سعادتی دارند

از مصادیق «هم یُضَلّون»ند  
با جهنم قرابتی دارند

مصطفیٰ مثنوی



## پشه‌ها زمستان کجا می‌روند؟

درشب امتحان، ذهن آدم بیش از هر زمان دیگر فلسفه باف می‌شود و سراغ سؤال‌هایی می‌رود که کمتر می‌رفته است؛ سؤال‌هایی مثل: پشه‌ها زمستان کجا می‌روند؟ چرا مورچه‌ها خواب ندارند؟ و غیره. به خاطر گریز از این سؤال‌ها، تصمیم گرفتم زودتر بخوابم و برای مرور کتاب، صبح خیلی زود بیدار بشوم. اما زنگ بلند گوشی مادر بزرگ و صدای بلند ترخودش هنگام مکالمه، مانع خوابیدن بود.

مادر بزرگ بسته به مسافت، تن صدایش را بالا و پایین می‌برد. مثلاً اگر دخترش از همین تهران زنگ می‌زد، با صدایی کمتر بلند صحبت می‌کرد. اما اگر پسرش از شیراز زنگ می‌زد، صدایش را تا اوج بالا می‌برد و فکر می‌کرد چون مسافت دورتر است، باید صدایش را بالاتر ببرد. خدا خدا می‌کردم که پسرش از جیبوتی زنگ نزند، چون در آن صورت باید منتظر شکستن پنجره‌ها یا فروریختن سقف می‌شدم.

دیدم در آن شرایط نمی‌شود خوابید. از همین رو پا شدم و در یک فرصت طلایی، گوشی عتیقه‌اش را درحالت بی صدا یا «سایلنت» قرار دادم و آمدم خوابیدم. دراماق خواب بودم که دیدم دارم تکان می‌خورم. چشم باز کردم، مادر بزرگم را بالای سرم دیدم. شتاب‌زده گفتم: «پاشو ببین این گوشی میراث موندۀ من چه ایرادی پیدا کرده!».

گفتم: «چه ایرادی پیدا کرده؟»

گفت: «می‌خواد زنگ بزنه، زورش نمی‌رسه.»

فهمیدم در اثر خواب‌آلودگی، گوشی‌اش را به‌جای سایلنت در حالت ویبره گذاشته‌ام. خواب از سرم پرید و دیگر نتوانستم بخوابم و چون خواب‌آلود در جلسه امتحان حاضر شدم، تک گرفتم.

مصطفیٰ مثنوی

## حکایت‌هایی از گلستان سعدی

### اعتدال در نیکی

چوپانی پدر خردمندی داشت. روزی به پدر گفت: ای پدر دانا و خردمند! به من آن گونه که از پیران آزموده انتظار می‌رود یک پند بیاموز. پدر خردمند چوپان گفت: به مردم نیکی کن، ولی به اندازه، نه به حدی که طرف را مغرور و خیره سر نماید.

شبان با پدر گفت ای خردمند مرا تعلیم ده پیرانه یک چند بگفتا: نیک مردی کن نه چندان که گردد خیره، گرگ تیزدندان

### نیکبخت و بدبخت

از عاقلی پرسیدند: نیکبخت کیست و بدبخت کدام است؟ در پاسخ گفت: نیکبخت آن است که خورد و کشت، بدبخت آن کسی است که مُرد و هشت. مکن نماز بر آن هیچ‌کس که هیچ نکرد که عمر در سر تحصیل مال کرد و نخورد

### گفت‌وگوی ثروتمندزاده و فقیرزاده در کنار گور پدرشان

ثروتمندزاده‌ای بر سر قبر پدرش نشسته بود. در کنار او فقیرزاده‌ای هم بر سر قبر پدرش بود. ثروتمندزاده با فقیرزاده مناظره می‌کرد و می‌گفت: صندوق گور پدرم از سنگ خالص است و نوشته روی سنگش هم رنگین است. تمام مقبره‌اش از سنگ مرمر فرش شده و در میان قبر، خشت فیروزه به کار رفته است، ولی قبر پدر تو از مقداری خشت خام و مشتی خاک، درست شده. این کجا و آن کجا؟ فقیرزاده در پاسخ گفت: در قیامت تا قدرت از زیر آن سنگ‌های سنگین بجنبند، پدر من به در بهشت رسیده باشد.

حلیه موسرکزاده

## پیکان

بر وزن «حیران»، آن است که هر کس ببیندش، حیران بماند که: خدایا این پیرمرد چطور تا به امروز زنده مانده؟! تمام ایرانیان نیمی از زندگی‌شان را در پیکان سپری کرده‌اند. جایگاه پیکان در خانواده ایرانی، همچون جایگاه پدربزرگ محفوظ است. همه آن قیافه زحمتکش را دوست دارند. نه مثل «پراید» حلبی که مدام در حال جست‌وخیز و بازیگوشی است. بزرگ‌ترین درس‌های زندگی را می‌توان از پشت پیکان آموخت (البته بعد از پشت نیسان!) مکش‌مرگ‌ماترین نوعش هم، جوانان گوجه‌ای است که خود ماجرای است. این «جوانان گوجه‌ای» البته زمانی توپ می‌شد که صاحب ماشین، شاسی آن را آن‌قدر پایین می‌آورد که موقع سوار شدن، راننده مجبور بود چند پله هم پایین برود و توی زیرزمین، پشت فرمان بنشیند. بدترین ننگ در این نوع پیکان آن بود که جز دو تا چشم و پشت موی راننده، چیز دیگری از او دیده نشود.

ای صاحب صندلی و فرمان پیکان  
این گوجه‌ای است عشق جوانان، پیکان  
یک عمر به عشق تو گرفتارم من  
ای خاطره تمام ایران، پیکان!

علیرضا بشی



## چرا و چگونه؟

**چرا باید از پل عابر پیاده استفاده کرد؟**  
**دلیل اول:** به خاطر هزینه زیادی که برای احداث پل‌های عابر پیاده شده، حیف است از آن‌ها استفاده نکنیم.  
**دلیل دوم:** پل عابر پیاده از نگاه ماشین‌ها و خیابان زاویه دید خوبی برای نصب بیلپورد تبلیغاتی دارد.  
**دلیل سوم:** از روی پل منظره و چشم‌انداز بهتری دیده می‌شود. برای عکاسی هم خوب است. جان می‌دهد برای سلفی گرفتن. اما همین سلفی گرفتن زیر پل عابر ممکن است جان بگیرد.  
**دلیل چهارم:** کلاً سوار پله برقی شدن هیجان‌انگیز است.  
**دلیل پنجم:** برای اینکه با حواس پرت راننده ملاقات نکنیم و عرض خیابان را به طول عمرمان اضافه کنیم.

**چگونه کاری کنیم که کسی رو تنه درختان یادگاری ننویسد؟**

**روش اول:** به درختان برق وصل کنیم و اطرافشان تله موش بگذاریم.  
**روش دوم:** با زبان خوش فرهنگ‌سازی کنیم. مثلاً روی درختان بنویسیم که روی درختان یادگاری ننویسید.  
**روش سوم:** هر کسی روی درخت یادگاری نوشت، روی خودش یادگاری بنویسیم.

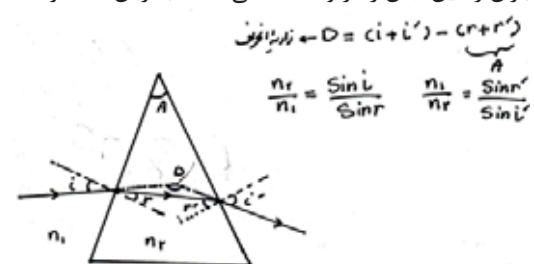
م. سر به هوا

## شوخی فیزیکی

### رنگ اجسام و پاشیدگی نور

رنگ اجسام بستگی به نوری دارد که از آن‌ها به چشم ما می‌رسد. با این حساب، جسمی که قرمز است ذاتاً پرسپولیسی نیست. چون رنگ‌های آبی و سبز را که دوست داشته، جذب کرده و رنگ قرمز را پس فرستاده است. به همین ترتیب جسمی که آبی است، ذاتاً استقلالی نیست. با این حرکت اجسام به ما این درس را می‌دهند: همه چیز آن‌طوری که می‌بینیم نیست. حالا شما بگویید اجسامی که ذاتاً استقلالی و پرسپولیسی هستند، هر کدام به چه رنگی دیده می‌شوند؟

نور سفید حاصل جمع هم‌نوایی رنگ‌های مختلف است. اما به منشور که می‌رسد، به خاطر اختلاف ضریب شکست طیف‌ها، هر رنگ ساز خودش را می‌زند، راهش را جدا می‌کند و نور سفید از هم می‌پاشد. در طبیعت زمانی که نور مستقیم خورشید به قطرات باران می‌رسد، این از هم پاشیدگی رخ می‌دهد و نور، رنگین کمان را به آسمان می‌پاشد. به قول معروف: «آفتاب و باران رنگین کمان را تر و خشک می‌کنند.» به زبان ساده تر:



مصدر: طرح الهی

## آرزوی ورزشی

چند مدل کیسه بوکس  
 دمبل ریز و درشت  
 سینه دیوار اتاقم شده  
 جای مشت  
 عشق بدن‌سازی و ورزش منم  
 پشت هم  
 به تشک و بالش بیچاره‌ام  
 مشت و لگد می‌زنم  
 صبح چهل تا شنا، ظهر دراز و نشست  
 عصر تکان دادن پاها و دست  
 شب، صد و سی تا طناب، بعد هم  
 نرمش پلک و مژه در رخت‌خواب  
 خواب من  
 دیدن یک باشگاه، با خرک و بارفیکس  
 با پرس سینه و جا دمبلی  
 با صد و ده دستگاه

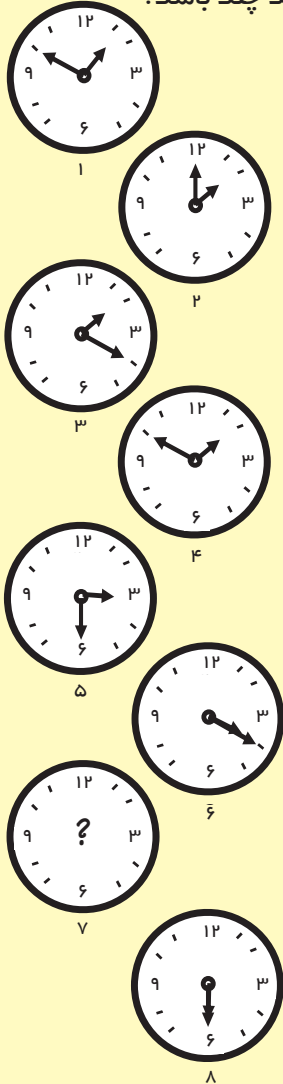


حیله موسوی تازه



۲

اگر ساعت‌ها توالی منطقی داشته باشند، هفتمین ساعت باید چند باشد؟



## سودوکو

جدول سودوکو یک جدول ژاپنی است که به آن جدول اعداد متقاطع هم گفته می‌شود. این جدول از ۹ سطر و ۹ ستون تشکیل شده است. از طرفی این جدول به ۹ مربع مساوی تقسیم شده است بطوری که مربع‌های ۳ در ۳ داخلی در دل مربع اصلی قرار دارند و بلوک نامیده می‌شوند.

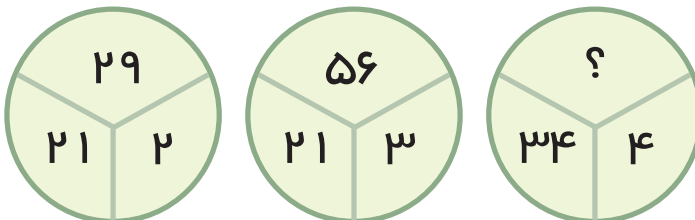
قانون‌های این بازی شامل ۴ شرط اصلی و ساده است: همه سطر و ستون‌ها شامل اعداد بین ۱ تا ۹ باشد.

در هیچ سطری عدد تکراری نباشد.

در هیچ ستونی عدد تکراری نباشد.

در هیچ بلوکی عدد تکراری نباشد.

۱		۸	۴		۶			
	۵			۷		۲	۶	
	۹							۳
				۹			۸	۴
		۵	۶		۸	۷		
۴	۸			۱				
۹							۲	
	۱	۲		۶			۵	
			۸		۹	۴		۶

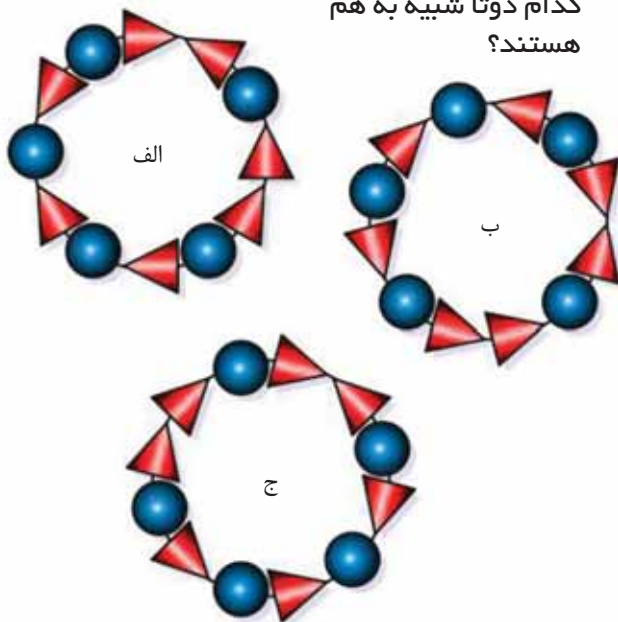


به جای علامت سوال چه عددی باید نوشته شود؟

۱

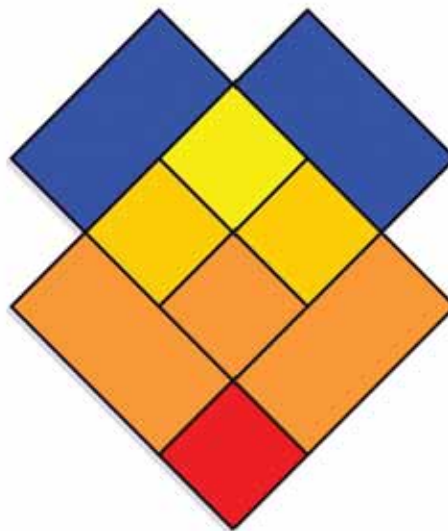
۲

کدام دوتا شبیه به هم هستند؟



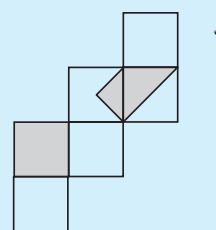
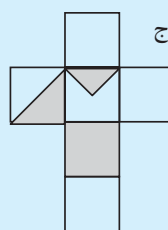
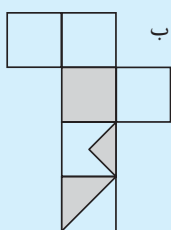
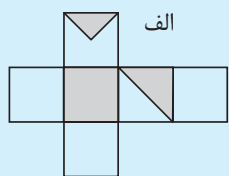
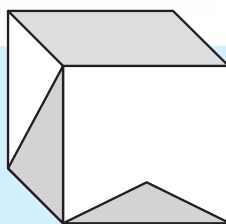
3

در شکل زیر چند نوع مربع وجود دارد؟



5

باز شده مکعب مقابل کدام  
است؟



نسبت ۲۹۸۴۳۷ به ۱۹۱۴ و نسبت ۶۸۴۳۹۲ به ۱۸۱۴  
مثل نسبت ۹۶۴۵۷۱ به چیست؟



S	l	d	b	n	v	m	A	h
b	h	m	d	S	A	d	l	v
A	d	v	m	h	l	S	d	b
d	m	S	A	l	h	b	v	d
l	b	A	v	d	S	h	m	d
d	v	h	d	b	m	l	S	A
m	d	l	h	v	A	b	S	d
S	S	l	l	A	b	d	h	m
h	A	b	S	m	d	h	d	l

پاسخها: ۱. ۲. ۳. ۴. ۵. ۶. ۷. ۸. ۹. ۱۰. ۱۱. ۱۲. ۱۳. ۱۴. ۱۵. ۱۶. ۱۷. ۱۸. ۱۹. ۲۰. ۲۱. ۲۲. ۲۳. ۲۴. ۲۵. ۲۶. ۲۷. ۲۸. ۲۹. ۳۰. ۳۱. ۳۲. ۳۳. ۳۴. ۳۵. ۳۶. ۳۷. ۳۸. ۳۹. ۴۰. ۴۱. ۴۲. ۴۳. ۴۴. ۴۵. ۴۶. ۴۷. ۴۸. ۴۹. ۵۰. ۵۱. ۵۲. ۵۳. ۵۴. ۵۵. ۵۶. ۵۷. ۵۸. ۵۹. ۶۰. ۶۱. ۶۲. ۶۳. ۶۴. ۶۵. ۶۶. ۶۷. ۶۸. ۶۹. ۷۰. ۷۱. ۷۲. ۷۳. ۷۴. ۷۵. ۷۶. ۷۷. ۷۸. ۷۹. ۸۰. ۸۱. ۸۲. ۸۳. ۸۴. ۸۵. ۸۶. ۸۷. ۸۸. ۸۹. ۹۰. ۹۱. ۹۲. ۹۳. ۹۴. ۹۵. ۹۶. ۹۷. ۹۸. ۹۹. ۱۰۰.

ب و الف - ۴

1-163

1-2:♥

1:  $\forall b (\forall b - 1 = 1) \wedge 1 \neq 0$



نامه‌های برقی



خب عیان است که هر فاطمه واری زیباست  
و تو یک پرتو ز خورشید وُرا تابیدی  
تو ز چشمان من حتی سختم می‌خوانی  
ز نفس‌های من احوال دلم فهمیدی  
دوست می‌دارمت ای لایق هر لحظه خوب  
مادرم، همچو گل عشق به دل رویدی

خانم سپیده عابدینی برایمان نامه برقی نوشته‌اند و شعر طنزی  
با موضوع درس و کنکور برایمان فرستاده‌اند. ایشان در این شعر  
از صنعت عدم اعتقاد به وزن و قافیه و حتی عدم اعتقاد به معنی  
استفاده کرده‌اند که صنعت عجیب و سختی در شعر محسوب  
می‌شود. ما به ایشان تبریک می‌گوییم که به خوبی توانسته‌اند از  
پس این صنعت در شعر بریبایند و واقعا شعر کم معنی و بی‌وزن و  
قافیه بسرایند. شعر ایشان را در ادامه می‌خوانیم:

دلم از دست این درسا کباب است!  
چرا که کار من دائم به کار است!  
به هر درس بسته‌ام دل روز بعدش  
مشخص می‌شود غول سه شاخ است!  
نمی‌دانم چرا انگار دو عالم  
همه انگشتشان سویم نشان است!  
چونان از من توقع دارن اینان  
که گویی لحظه‌ای خوابم حرام است!  
بجایش گه‌گذاری چند دقیقه  
به ایمیل سرزدن‌هایم مجاز است!  
همین یک جمله را هم من بگویم  
چرا که بعد از آن وقتم تمام است!  
مُشو غافل از این درس ریاضی  
چرا که کیف و حال دنیایت به آن است!

خانم کوثر سلطانی شعری به نام گل عشق برای ما فرستاده  
که در آن به توصیف مقام و جایگاه مادر پرداخته است. شعر  
زیبایی است؛ هر چند ضعف تألیف دارد.  
شما را به خواندن این شعر زیبا دعوت می‌کنم:  
خواستم وصف تو را شعر کنم، اما نه!  
تو نه در وصف و نه در شعر نمی‌گنجیدی  
تو در این شهر خراب دل من آن بالا  
در سپهرش چو مه چاردهم تابیدی  
نه، مه چاردهم چیست؟ از آن بالاتر  
از ازل تا به ابد در دل من خورشیدی  
آن‌چنان مهر تو نورافکن قلبم بوده است  
که تو بالاتر از هر عشقی و هر امیدی  
حرف یک روز و دو شب نیست، تو عمری ست به من  
مهر ورزیدی و لبخند به من بخشیدی  
همه عالم هم اگر روی ز من گرداندند  
این تو بودی به محبت به دلم خندیدی  
غم من اشک تو و شادی من لبخندت  
غم خود هیچ نبود، از غم من ترسیدی  
ز که آموخته‌ای این همه زیبایی را؟  
راه دل دادن و بردن ز چه کس پرسیدی؟  
من شنیدم چه دعا بعد نمازت کردی  
خواستی شادی من، «عشق» مرا نامیدی  
پاسخ من به تو و زحمت و عشق تو چه بود؟  
تو که در باغ دلم بذر جنون پاشیدی  
تو ببخشی اگر مهر تو را در کم نیست  
تو که جز خوبی من هیچ نیندیشیدی  
تیر و مرداد دلت گرم و خزانت باران  
هر چه زیبایی و خوبی است به دل باریدی

پیغام درگیر



دوستی با پیش شماره ۹۳۳. پیامک زده و گفته: بحر  
طویل‌ها خیلی با حال هستند. ما دسته جمعی بحر  
طویل‌ها را می‌خوانیم و کلی سرکیف می‌آییم.  
پاسخ گو: حالا شاعر بحر طویل‌ها را ندیده‌اید. آدم که نیست.  
طلاست. آن هم از نوع ۲۴ عیارش. اتفاقاً وقتی بحر طویل‌ها را  
توی جلسه رشد می‌خواند، ما هم کلی حال می‌کنیم و دلمان  
می‌خواهد سعید طلایی را روی دست‌هایمان بلند و شادی کنیم.  
خوش باشید. گوارای وجود.

دوستی زنگ زده و گفته: «از وقتی شنیدم یوزپلنگ  
ایرانی دارد منقرض می‌شود، خیلی ناراحتم. شب‌ها  
از ترس خوابم نمی‌برد. مگر یوزپلنگ هنوز هم وجود  
دارد؟ نکند بباید ما را بخورد!»  
دوست عزیز! من فکر کردم شما از طرفداران حیوانات هستید  
و از انقراض یوزپلنگ ناراحتید، نگو شما یکی از عاملان انقراض  
این موجود هستید. اگر شما کاری با یوزپلنگ و موجودات  
وحشی دیگر نداشته باشید، مطمئن باشید آن بدبخت‌ها اصلاً  
با شما کاری ندارند. بر عکس این یوزپلنگ‌ها هستند که هر  
شب از ترس آدم‌ها تا صبح نمی‌خوابند.



## دوست خوبم، نازنین خانم

شعر شما را خواندم. نیاز به خواندن شعر معاصر و شعر کلاسیک دارید و سپس یادگیری صنایع ادبی. استعداد خوبی دارید که نیاز به پرورش دارد. حتماً در جلسات شعر و کارگاه‌های آموزش شعر شرکت کنید و این استعداد خدادادی را پرورش دهید. ذوق طنز شما بسیار خوب است و در آینده می‌توانید شاعری طنزپرداز شوید. برایتان آرزوی موفقیت دارم و امیدوارم روزی نامتان را به عنوان یک شاعر طنزپرداز موفق بشنوم و از شعرهای خوبتان بخوانم.

## نازنین حسنی

با علوم تجربی ماها که سازش می‌کنیم زیست را می‌آوریم و شب که بازش می‌کنیم لا به لایش شخص من باید غزل پیدا کند ورنه با زور دبیران بسته بازش می‌کنیم صفحه صفحه می‌رویم و نوع استدلال ما: خب بلد هستیم و فوقش «وات د فاش» می‌کنیم با تمام این همه در زیست باید شاخ بود وقت تشریح بدن بی‌ترس بازش می‌کنیم با تمام چنددشش ما مغز و قلب گاو را تکه‌تکه می‌کنیم و بعد نازش می‌کنیم

## داخل سفره گذاشت. به‌به! چه صبحانه لذیذی!

## دوست خوبم، مریم شهسواری

خاطره زیبایی از یک روز حضور در روستا نوشته‌ای. نوشتن این خاطره همه چیز را خوب دیده‌ای و توصیف کرده‌ای. اولین گام برای نوشتن، خوب دیدن است. نویسنده باید تمام چیزهای اطرافش را با جزئیات ببیند، بشنود و بو بکشد. وقتی شما جزئیات را خوب ببینی، می‌توانی آن‌ها را خوب توصیف کنی و وقتی چیزی را با جزئیات توصیف می‌کنی، خواننده می‌تواند با تجربه تو همراه شود و از نوشته‌ات لذت ببرد. اولین اصل نوشتن، تقویت حواس پنج‌گانه است. فرق نویسنده و هنرمند با آدم معمولی دقیقاً همین جزئی‌نگری و ریزبینی است. هنرمند همه چیز را با تیزبینی از نظر می‌گذراند و کوچک‌ترین جزئیات را از قلم نمی‌اندازد. تو توانسته‌ای اولین قدم را در نوشتن محکم برداری. قدم‌های بعدی هم مطالعه و شرکت در کلاس‌های داستان‌نویسی است. امیدوارم در آینده داستان‌های زیبایی از قلم تو بخوانم.

## مریم شهسواری / قزوین

قرار بود برای تعطیلات تابستان، خانواده ما و عموهایم با هم به روستا برویم. جمعیت ما حدود ۲۰ نفری می‌شد. عصر راه افتادیم و شب به روستا رسیدیم. همه خوابیده بودند و فقط پدر بزرگم بیدار بود. بعد از سلام و احوال‌پرسی کوتاهی ما هم رفتیم و خوابیدیم. صبح که بیدار شدیم، همه بیدار شده بودند و هر کدام کاری می‌کردند. من به سمت حیاط رفتم و در را باز کردم. اولین چیزی که به چشمم خورد، باغچه پر از درخت و گل و گیاه مادر بزرگ بود. بعد از آن بوی گل‌های محمدی و نعناهای تازه باغچه به مشامم رسید و بعد هم صدای پرندگان زیبا که در فضا پیچیده بود، به گوشم رسید. از پله‌ها پایین رفتم. کنار حوض که رسیدم، دست و صورتم را با آب خنک و زلال حوض شستم و بعد به خانه برگشتم. مادر بزرگ مانند همیشه، سفره بزرگ و گلدارش را پهن کرده بود و همه دور سفره جمع شده بودند و منتظر بودند تا مادر بزرگ شیر تازه و داغ را برایشان بریزد. بعد از ریختن شیر، مادر بزرگ نان‌های گرم و تازه‌ای را که خودش پخته بود،



## پیامک‌های گل

تصویرهای سه بعدی هم در مجله‌تان چاپ کنید. **پاسخگو:** از همان تصویرها که باید دو ساعت بهش زل بزنی و بعدش آرام آرام دورش کنی تا یک چیزی ببینی که بقیه نمی‌بینند؟ من تا حالا فکر می‌کردم سرکاری باشد. جان من راستش را بگو. تو چیزی دیده‌ای؟ من که سال‌هاست به این تصویرها نگاه می‌کنم، ولی چیزی نمی‌بینم. دوستی با پیش‌شماره ۹۳۵، پیامک زده و گفته: «وقتی کار نیست، چرا باید این قدر درس بخوانیم و به دانشگاه برویم؟! **پاسخگو:** دقیقاً به خاطر اینکه کار نیست.

دوستی با پیش‌شماره ۰۹۱۹ پیامک زده و گفت: «من هیچ کتابی را تا آخر نخوانده‌ام. حتی مطالب بلند را توی تلگرام تا آخر نمی‌خوانم، ولی مجله شما را تا آخر می‌خوانم. **پاسخگو:** دوست عزیز! دست شما درد نکند. خدا آخر و عاقبت را به خیر کند. الهی کتاب بلند زندگی‌ات را هم تا آخر بخوانی. فقط تو که مجله را تا آخر می‌خوانی، می‌توانی آخرش را برای من هم تعریف کنی. چون من هیچ‌وقت فرصت نمی‌کنم، مجله را تا آخر بخوانم و همیشه آخرش خوانم می‌برد. دوستی با پیش‌شماره ۰۹۱۲ پیامک زده و گفته: «لطفاً

# Kookoo Sabzi

Kookoo Sabzi, an Iranian dish ideal for vegetarians and others

With a tempting aroma and flavor, it comes from a large family called Kookoo with eggs as the basic ingredient. And Sabzi means herbs in Persian. So, Kookoo Sabzi is an egg based vegetarian Iranian dish.

If you don't have enough time but you want to prepare something enjoyable to eat, this recipe would be a good suggestion.

## Ingredients of Kookoo Sabzi:

- ½ cup minced chives
- ½ cup minced parsley
- ½ cup minced dill
- ½ cup minced cilantro (optional)
- 4-5 lettuce leaves, minced
- 3 garlic cloves, minced (optional)
- 6 eggs
- 1 tsp. baking powder
- 1 tsp. turmeric powder
- 1 tbsp. flour
- ½ cup chopped walnut (optional)
- 2 tbsps. dried barberries (optional)
- 2/3 cup vegetable oil
- Salt and black pepper powder

## Directions to Make

### This Vegetarian Iranian Dish:

1. Crack the eggs into a big bowl. Add baking powder, turmeric powder, flour, salt, and black pepper powder. Whisk until mixed smoothly.
2. Add the prepared herbs, lettuce, and garlic to the bowl and mix them well. Then, add the walnuts and dried barberries and stir to combine.

### Note:

**Before mincing the lettuce leaves remove the stems.**

3. Heat the oil in a nonstick pan until sizzling over medium low heat. Then, transfer your mixture to the pan and get it flat with the back of a tablespoon with a little pressure. After that, cover the pan and let your Kookoo Sabzi cook gently. Tilt the lid.
4. After about 20 minutes, check your food. When the sides look brown, remove the pan from heat.
5. Remove the lid. Place a large plate over the pan

and invert the Kookoo onto the plate. Next, slide the Kookoo back into the pan gently.

### Note:

**You can also cut the Kookoo into wedges and then invert them in the pan separately.**

6. Cover and continue heating until the other side gets brown, too. Now you have a vegetarian Iranian dish to serve.

### Note:

**it's better to make your Kookoo Sabzi at most about 3 cm thick. Otherwise, it doesn't cook properly in the middle.**

## How to serve Kookoo Sabzi:

Transfer the Kookoo onto a serving platter and cut it into wedges. You can sauté some dried barberry and use it for garnishing along with some chopped walnut. This Iranian dish has to be serve with bread. And as a side dish you can have yogurt, pickles, or Shirazi salad.

Each person can take a wedge on their plates, cut a small piece at a time, and warp it in a piece of bread to eat. To cut the wedge into small pieces, most of the people use a fork or even a spoon, but you can also use a knife if you wish.

If you're looking for something healthy, delicious, convenient, and quick among Iranian food, I highly recommend you try KooKoo Sabzi.

